

غارهای ایران

تبرستان

az مشاهدات هیئت غارشناسان ایران
www.tahariran.info

بقلم: عباس امینی حاجی باشی

جلد اول - غارهای اراک

بانضمای غار معروف اسپهبد خورشید

دز باستانی

چاچگانه موسوی - اراک

غارهای ایران

از مشاهدات هیئت غارشناسان ایران
www.tabarestan.info

بقلم : عباس امینی حاجیباشی

جلد اول - غارهای ارگ

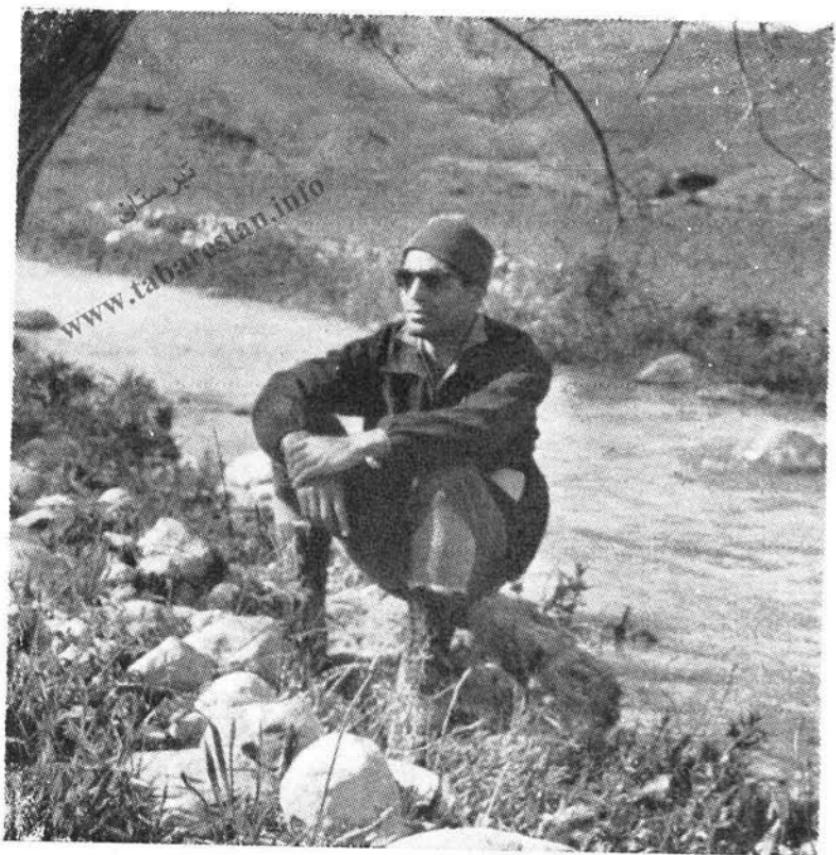
بانضمام غار معروف اسپهبد خورشید
دز پاستانی

چاچانه موسوی - ارگ

افتخار این کتاب بر کسانیست که
در جستجوی اسرار شگفتیهای طبیعت
و بدست آوردن حقیقت از باطل تا
پای جان می‌ایستند، ^{بیر}_{سنا} شهر گز تسلیم
یأس و ناامیدی امیگوند، پیش میروند
و در راه رسیدن به ^{بیر}_{سنا} قدمی سست
نمیکنند.

این کتاب که زائیده ذوق و علاقه
من است بروان پاک و جوان خواهرم
«طاهره» تقدیم میکنم

بهار ۱۳۴۲ شمسی
عباس امینی حاجیباشی



www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

تبرستان

من از او ان کودکی عشق و علاقه بخصوصی طبیعتی و کوه و دشت که از اسرار خلقت و مبدأ الهامات پیامبران میباشد در خود میدیدم و آنوقت که جرأت و شهامت جولان در کوهها و ساعتها راه رفتن در دشتهای وسیع را پیدا کردم روح و جسمم را با کوه و دشت مأنوس ساختم . در سال ۱۳۳۰ که بیس از هفده سال نداشتم کوهنوردی را رسماً در ارak که از شهرستانهای مر کزی و کوهستانی ایران میباشد شروع نمودم تا اینکه در مرداد ماه ۱۳۳۷ که آقای چنگیز شیخلی مؤسس هیئت غارشناسان ایران به ارak چهت بازدید از غارهای اطراف آن آمدند و بدینوسیله شالوده یک دوستی عمیق ریخته شد . بنابر پیشنهاد آقای شیخلی و آذزوی دیرین خودم افتخار عضویت هیئت غارشناسان ایران را قبول کردم و از آن تاریخ با استفاده از تجربیات و اطلاعات فنی ایشان در امر کوهنوردی و دوست یکرنگی چون آقای بهمن بوستان عضو هیئت غارشناسان ایران در برنامه های اکتشافی و تجسسی هیئت شر کت کرده و در سال ۱۳۴۰ در تهران مفترخ بدریافت کاپ از دست والاحضرت شاه پور غلام رضا پهلوی در جشن فدراسیون کوهنوردی کشور گردیدم .

اینک که دست به انتشار کتاب غارهای ایران زدهام وظیفه خود دیدم جلد اول این کتاب را که برای اولین مرتبه در ایران انتشار می یابد و غارهای گمنام و تاریخی و افسانه‌ای کشور کهنسال ما را تا آنجا که مقدور در بیان بوده میشناساند و مشتاقان را دعوت بدیدار بدایع طبیعت میکند چه بهتر که بموطن خودم شهر ارak سرزمین غارها اختصاص دهم . البته در سرزمین ارak غارهای بسیاری وجود دارد و این مختصر را که بیان میدارم مربوط بغارهاییست که از طرف هیئت غارشناسان ایران بررسی

و مشاهده گردیده و روی هر یک از آنها مطالعه دقیق شده است، چنانچه مسؤولیتها و گرفتاریهای ذندگی اجازه دهد تمام غارهای ارک و سایر نقاط ایران را که از نظر هیئت غارشناسان ایران فعلاً مخفی مانده در بازدید و بررسی و نشانیهای آنها اقدام خواهد شد و در مجلدات بعد که در دست تنظیم و تهیه میباشد بطور شایسته آنطور که در خود تقریر و عرضه باشد چاب و در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

منظور و مقصود از چاپ کتاب غارهای ایران در درجه اول شناساندن غارهای ایران است که در اداره گذشته پناهگاه افتاد ما بوده و بعد در آنها بحکم اجبار و جبر طبیعت در زمانیکه امپراطوری عظیم ایران برای بنیان قدرت نظامی درمعبور این غارهای ساخلوها و برجها و قلعه های مستحکم بنا میکرددند و امروز خرابه های آن سند ذنده ای از جلال و شکوه تاریخ ما میباشد تصرف شده. در درجه دوم جلب سیاحان و مستشرقین خارجی بطرف این غارهای اسرار آمیز که از عجایب روزگار میباشد که در این جلد لزوماً از یکی از غارهای معروف ایران که آثار خرابه های یک بنای تاریخی و دژ مستحکم از دوران ساسانی در آن دیده میشود بنام غار اسپهبد خورشید واقع در «دوآب سواد کوه» بیان شده است.

هیئت غارشناسان ایران

دو سال ۱۳۲۵ شمسی برای اولین مرتبه در ایران توسط آقای چنگیز شیخانی هیئتی با وسائل اولیه کوهنوردی بنام هیئت غارشناسان ایران در تهران تشکیل گردید و اکنون هیئت با بهترین وسائل فنی مورد نیاز مجهز میباشد و روز بروز بر بهتر بودن این وسائل افزوده میشود. این هیئت برنامه های خود را در بررسی و اکتشاف غارهای دور افتاده و بی نام و نشان و غارهای بکر و نامکشوف ایران انجام داده و میدهد. هیئت غارشناسان ایران اگرچه منحصر واعضاء آن اندک است اما از لحاظ قدرت کار و اجرای برنامه های مرتب و بی دربی و تنظیم مطالب و آثار گردآوری شده و انتشار آن توائیسته بطور مؤثر و مثبت بشاهد مقصود نزدیک شود.



نگارنده هنگام دریافت کاپ از دست والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

تبرستان
www.tabarestan.info

هیئت غارشناسان ایران دارای یک اساسنامه کلی میباشد که تنظیم شده از: سوگند نامه - شعار - مواد اساسنامه که از ۱۵ ماده تدوین گردیده است.

چنگیز شیخلى مؤسس و سرپرست هیئت غارشناسان ایران

چنگیز در سال ۱۳۰۶ شمسی در شهر مشهد متولد شده است و خصوصیات دلیری و جوانمردی و ذکاوت و هوشیاری را از پیاکان خوشنام موطن خود بارث برده است، قامت کشیده و سیمای خندان و مردانه اش باعث شده تالباس کوهنوردی برازنده اش شود. وی جوانی متین و بمفهوم واقعی ورزشکار میباشد - کمتر عصبانی میگردد و بهنگام خشم تسلیم احساسات شخصی نمیشود، در بر ابرار ادها اش غیرممکن وجود ندارد از کود کی شیفتگی طبیعت بوده علاقمند بورزشها م مختلف است در دوران تحصیل در کلیه ورزشها که با آنها تماس میگرفته شرکت نموده و امتیازاتی کسب کرده است.

چنگیز از مرداد ماه ۱۳۲۴ کوهنوردی را در تهران آغاز و او لین بیان نامه ایکه انجام داد صعود بقله « کلک چال » از رشته جبال توچال بود در آذر ماه ۱۳۲۵ اقدام بتأسیس هیئت غارشناسان ایران کرد و در مرداد ماه ۱۳۲۶ بجهت صعود بقله « دماوند » مرتفع ترین قلل ایران مفتخر بدریافت درجه مدارل یک افتخار گردید.

در سال ۱۳۳۴ کلاس کارآموزی کوهنوردی را پایان و با خدمت گواهینامه نائل آمد و بعضویت کمیته فنی و کمیته تحقیق فدراسیون کوهنوردی کشور پذیرفته شد و در سال ۱۳۳۶ کلاس دوره کمک راهنمائی کوهنوردی را طی نمود و شاگرد سوم شد و مفتخر بدریافت دیبلم و مجسمه افتخار و نشان مخصوص کمک راهنمائی کوهنوردی از دست والاحضرت شاهزاده غلامرضا پهلوی گردید. در سال ۱۳۴۰ در چشم فدراسیون کوهنوردی کشور یکبار دیگر مفتخر بدریافت کاپ از دست والاحضرت گردید - در دی ماه ۱۳۴۱ بنا بر دعوت انجمن ورزشی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مرتبی کلاس کوهنوردی آن دانشکده را پذیرفت و در حدود ۲ ماه کلاس تئوری و عملی زیر نظر ایشان انجام گرفت و در پایان

مفتخر بدریافت کاپ بوسیله آقای دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران گردید.
 چنگیز از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۲۶ بقللی که بیش از ۳۵۰۰ متر ارتفاع
 داشته اند صعود نموده عبارتند از : توچال - دماوند - تخت سلیمان -
 شاه کوه - هفت خوان « بعد از فرانسویها اولین گروه » - خرسان جنوی
 و شمالی - علم کوه - هر زده کوه - قلل خبله نو - پلalan گردن - جانستون
 سی چال - کلون بستک - میان سه چال - سیاه کمان . چنگیز
 در بین دوستان کوهنورد معروف به سلطان غاره میباشد .

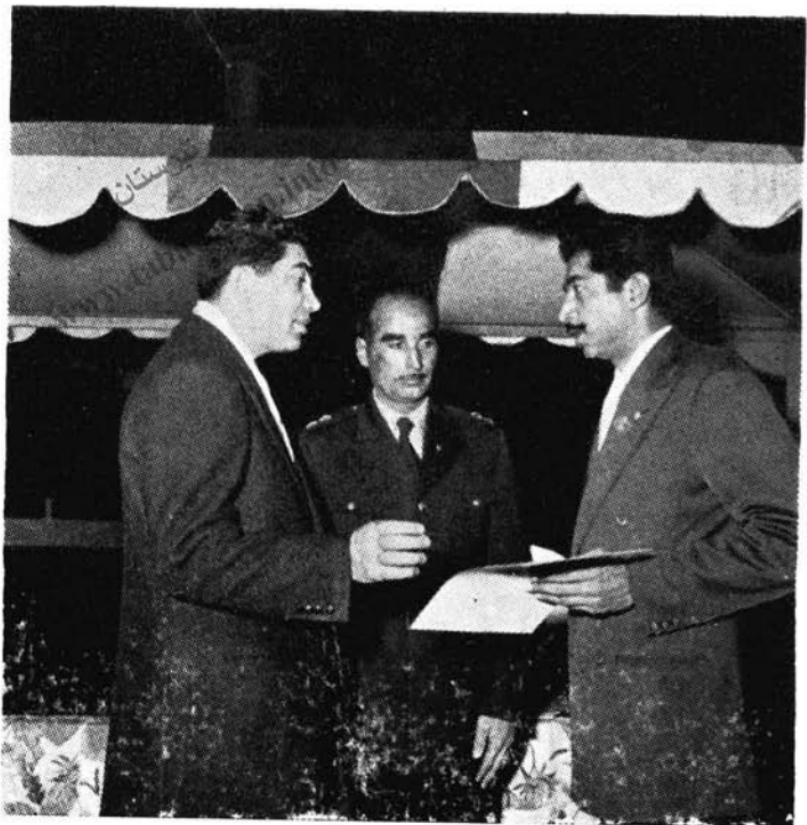
بهمن بوستان

عضو بر جمهوریت هیئت غارشناسان ایران

ستاره درخشانی که در آسمان افتخارات هیئت غارشناسان ایران
 میدرخشد بهمن بوستان است . بهمن در دیماه سال ۱۳۱۴ شمسی در تهران
 چشم بقله سفید و زیبای دماوند باز کرد و از همان طفویلی اسرار کوه اورا
 در بر گرفت و پروردۀ شکوه و جلال خود ساخت . قامت بلند و گونه سبزه
 او با اراده‌ای محکم که از سیماش خوانده میشود ظاهر آراسته او را با
 مهر و محبتی که اظهار میدارد ، شخصیت ذاتی اش را در نظر بیننده صد
 چندان میکند .

بهمن جوانی تحصیل کرده و فارغ التحصیل از دانشگاه تهران در رشته
 ادبیات است . وی در دوران تحصیل با علاقه وجدیت در رشته های مختلف
 ورزش شرکت میکرده و درسن ۱۵ سالگی در قسمت شنای قوتابه به مقام
 قهرمانی رسیده و در مسابقات دوهای میدانی و والیبال و سکتبال امتیازاتی
 کسب کرده است - در دانشگاه تهران وی سرپرستی کوهنوردی آن
 دانشگاه را داشته و در برنامه های کوهنوردی دانشگاه با علاقه و دلیل تگی
 همانطور که محبوب هیئت غارشناسان ایران میباشد تو انتهی محبوبیت خود
 را در بین کوهنوردان دانشگاه و سایر دوستان کوهنورد حفظ کند . وی از
 بهترین سنک نوردان ایران میباشد .

بهمن در سال ۱۳۴۰ در جشن فدراسیون کوهنوردی کشور مفتخر
 بدریافت کاپ از دست والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی گردید .



چنگیز شیخلى هنگام دریافت کاپ از دست والا حضرت شاه پور غلام رضا بهلوی

تبرستان
www.tabarestan.info



بهمن بوستان هنگام دریافت کاپ از دست والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

تبرستان
www.tabarestan.info

مختصری از سرگذشت زمین

باقلم : عزت الله ^{معحق} - لیسانس سخنرانی طبیعی

توده سوزانی حیران و سرگردان در دیوار خاموشیها بگرد خود میگشت و بی خبر از آینده هر لحظه بسرعت دورانیش می افزود و نیروی عظیمی که در اثر این گردش پدید آمد تدریجاً هالهایی حلقه مانند از آن جدا نمی نمود ، توده جدا شده در آن فضای وسیع با نیروی عظیم از هم می گستست در هم می بیچید و کم کم بشکل کره ای درمی آمد - این جرقه کوچک که از خرمن وجود کرده اصلی جدا گشت بدست نیروی مرموز بگردش افتاد باز هم حیران و بی خبر از آینده .

اما دوری از مجموعه اصلی جدا بودن از وجود داغ و آتشین آن کم کم از حرارتش میکاست و جسم سوزانش را تدریجاً سرد از گاز بمانع و از مایع بجامد مبدل نمینمود . در آن روز خود آنهم نمیدانست چه در پیش دارد و گردش ایام سرانجامش را بکجا خواهد کشاند ، در همین هنگام بود که طبیعت از تغییر حالتش بشدت ناراحت گردید و لحظه ای که جسم سرداش را در آغوش کشید اشک تأثیر از دید گان جاری ساخت و بدن منجمدش را در آن آب صاف شستشو داد دیگر از آن گونه های برجسته و پیشانی شفاف او خبری نبود گذشت زمان چیزهای عمیقی بر چهره اش افکنده بود و توده شاداب اولیه افسرده متراکم و سخت شد ، شیارهای جبینش از دریاها اشک پر گشت . مدتی گذشت ، شراره های سوزان آتش باعماق کره ای که زمینش نامیدند کشیده شد و بر سینه سرد و منجمدش زندگی بال کشید ، پر توحیات بر سطح کره ای که کره زندگی گفتند تایید . سطح پوسته جامد و اعماق اوقیانوس های متلاطم همه جا بنور زندگی روشن گردید - دریای آن روز کف بردهان آورده سینه بصخره های سخت سواحل میکوافت و ذره ذره

از آنچه خراب میکرد در کام خویش فرو میبرد ، دوران دوران انقلاب بود انقلای عظیم ، چون بوسته جامد زمین بر رودی تو ده درونی قرار و آرام نداشت . طعمه هایی که امواج دریا از سواحل بشکم خود میریخت قاتل جانش شد دیری نپائید در آن حوزه وسیع رسوبی فریاد دریا با سماں برخاست آب اقیانوس شکافته گردید کوههای عظیم از دل دریا قد بر افراد شنید در حالیکه اجساد میلیونها موجود زنده را خود با سماها میبرند ، میبرند تا آنچه را که طی سالیان دراز جدائی پرورده و بار آورده بسایر کرات نشان دهند .

نتیجه این انقلابات اولیه این بود که بعضی از نقاطی که تا آن زمان ذیر امواج خروشان دریا پنهان بودند سر از آب بدرآوردن و در عوض نقاط خشک دیگری بزیر آب کشانده شدند ، بالاخره عمر این دوران با خرسید عدد ای از موجودات زنده در کشاکش این انقلابات شربت هلاکت نوشیدند و بدیار نیستی رهسپار شدند ولی آنها یکه قدرت و استقامتی داشتند بازهم باقی ماندند و بزندگی ادامه دادند اما خواه ناخواه صحنه باشستی عوض شود و دست تقدیر اولین برگ از دفتر زندگانی زمین را پس از میلیون ها سال بر گردانید وضع دیگری بر زمین حکم فرما بود که زندگی عرصه تاخت و تاز موجودات تازه ای شد درون امواج خروشان دریاها بر سطح خشکیهای وسیع و در سینه فرخ آسمان همه جا هیولا های تازه ای ظاهر شدند بطوریکه از کثرت انواع آنها دوران دوم را بنام آنها نامگذاری نمودند . اما از انقلاب دوران پیش خبری نبود همه جا ساکت و خاموش و بر همه چیز سکوت حکم فرما شده بود . گویا زمین از تلاشهای خود در دوران قبلی خسته شده میخواست مدتی استراحت نماید تا با کسب انرژی بتواند فعالیتهای جدیدی آغاز کند در تمام این مدت امواج همان دریای وسیع با لمع هرچه تمامتر سینه بسینه خشکیهای سواحل میکشید و هرچه در مسیر خود می یافت با عماق خود فرومیبرد و لایه های بقطر چندین متر روی هم بوجود می آورد و در پناه آن سکوت بی اعتماء بهمه چیز طفل انقلاب را در دل خود پرورش میداد . میلیونها سال گذشت

و عمر این دوران هم پایان رسید و ورق دیگری از دفتر زندگی جهان نمایان شد و زندگی نوین گشت موجودات جدیدی پابرصه وجود نهادند و بر اجساد جانداران قبلی که دیده از زندگی و زیانهایش بسته بودند زندگی آغاز کردند - فراز آسمانها را پرندگان سطح زمین و سینه دریا را پستانداران و خزندگان عرصه جولان^{۱۰} خود قرار دادند نطفه ایکه طی دوران آرامش قبلی در دل دریاها بسته شده بو شیر رسید طفل انقلاب دیده بر جهان گشود سینه آبها شکافته شد غرشی عظیم برخاست ته نشسته‌های آن حوزه‌های رسوی کیلومترها بهوا برده شدند و سلسله جبال‌های دیگری قد برافراشتند و البرز - آلب - هیمالیا و ارتفاعات دیگری که در نقاط مختلف جهان دیده می‌شود بوجود آمدند طی همین دوران در اکثر نواحی ایران شالوده ایجاد ثروتی عظیم ریخته شد دستی مرموذ لاشه موجودات عظیم الجثه آبزی را درون رسبات با عجله هرچه تمامتر تجزیه می‌کرد و از اجساد متلاشی شده آنها مایعی سیاه رنگ می‌ساخت تا برای امروز چین ثروت گرانبهائی ذخیره کند که چشم ثروتمندترین ممالک جهان را بسوی خود ذخیره نماید ، بالاخره عمر این دوران نیز پایان رسید و پس از میلیونها سال دیگر برک سوم از این دفتر گردانده شد چهارمین ورق برک زندگی ، انسان اشرف مخلوقات بود . آخر مگرنه اینکه بایستی موجودی بوجود بیاید که بتواند پرده از روی اسرار حیات بردارد و این‌همه عجایب و معماها را حل نماید یا بنیروی عقل با شاهین بلند پرواز اندیشه سفری بگذشته ها نموده و آنچه را که امروز میلیونها سال از آن می‌گذرد بشناسد . بالاخره و آنچه را که امروز می‌بینیم بر صفحه گیتی نمایان گردید و زندگی بشکل کنونی درآمد ولی از آینده کسی خبری ندارد و معلوم نیست سرانجام حیات بکجاخواهد انجامید . کره ایکه بنام زمین با چنین سرنوشتی دردنگ ساخته شد در این فضای لايتناهی تحت نیروی جاذبه سایر کرات بسرعت بگرد خود و خورشید بگردش پرداخت اما هنوز هم دوران رنج و عنابش پایان نیافته بود عوامل بیشماری از بروز

ودرون بکاهش جانش پرداختند و چهره سرد و سختش را هر آن دستخوش تغییر قرار دادند ولی این مختصر داحوصله تقریر همه آنها نیست و بمناسبت تناسب مطلب با اصل مندرجات گوشه ای از آن تغییرات و فرسایش را بعنوان نمونه در اینجا بیان مینمایم.

در آن هنگامیکه آه های جاسویی بی درپی ^{از این} دل دردمند توده سوزان اصلی بر میخاست و بر فراز آسمانها طهوود مینمود و بسیمه سرد و یخ زده جو ارتفاعات بر میخورد تدریجیاً بقطرات شفاف همچون دانه های درخشان الماس تبدیل میشد و بر چهره سخت زمین میبارید، کم ^{از} فرو رفتگیها از آب پرشدن و باقیانو سهای متلاطم مبدل گشتند قسمتی از آن بصورت دریاها و دریاچه ها و نهرها بر سطح زمین جریان یافت و قسمتی از آن چهره شفاف خود را در لابلای شکاف سنگها فرو برد و راه اعماق زمین را درپیش گرفت سر بسیمه سخت سنگها نهاد گاهی میلغزید و در فواصل ذرات سنگ مخفی میگردید و چون راه فرار را برخود بسته می دید منجمد میشد و شکاف را وسیع تر مینمود دل بی قرارش در هوای معشوق خود که دست تقدیر روز ازل از آن جدایش ساخته بود پرمیزد میکوشید تاراهی بسوی آن پیدا کند هرچه قدرت داشت بکار میبرد ذرات را در خود حل میکرد و بعضی از آنها را تجزیه مینمود شب و روز زحمت میکشید تلاش میکرد تا شاید شاهد مقصود را در آغوش گیرد – گاهی اتفاق میافتد که با این عمل حفره ای وسیع در مسیر خود ایجاد نماید و تولید غارهای بزرگ و وسیع کند در کف بعضی از این غارها دریائی آب جریان می یافت و بعضی از آن حفره ها نیز با مجرایی بسطح زمین راه پیدا مینمود و عاقبت پناهگاهی برای موجودات سر گردان طبیعت و انسانهای اولیه میگردید این اولین اجتماعی بود که از انسانهای اولیه در دل سخت کوهها در ظلمت و حشتناک آن غارها تشکیل شده امروز پس از هزاران سال که از پیدایش آنها میگذرد یکی پس از دیگری بنام یکی از هزاران عجایب و اسرار طبیعت کشف میشود.

بردر و دیوار پاره‌ای از این غارها به نیروی فکری همان انسانها
یادگارهای زیبائی بصورت نقاشیهای اعجاب‌انگیز دیده میگردد و این
یکی از دلایل وجود قدرت اندیشه و فهم در همان انسانها میباشد، در
بعضی دیگر از این غارها بدست طبیعت معماریهای خیره کننده‌ای که عقل
از دیدنش مات و متحیر میشود صورت گرفته است.

www.tabarestan.info

عشق دیدن همین عجایب بود که مر او را آنچه میباشد ساعتها رنج و مشقت
راه را برخود هموار نموده بزیارت آن اثر هنرمندانه طبیعت بستایم.
در همان موقع که نور ملامیم شمع سینه تاریکی مدھش غار را از هم میشکافت
و تدریجاً زوایای خلمنانی آن حفره وسیع را روشن میکرد بی اختیار
چشم بستونی از مرمر شفاف و صیقلی افتاد که با زیبائی هرچه تمامتر در
وسط غار تاسقف آن کشیده شده بود همچون آئینه عکس شمع را در
آغوش کشید و شعله لرزانش را در جسم بلور ماندش فرو برد. محو
تماشای این اثر هنرمندانه بود که چشمک آویزهای از بر لیان که بر گوش
غار آویخته شده بود نگاهم را بخود کشید بکلی گیج و ملت شده بود
نمیدانستم بکجا نگاه کنم با خود میاندیشیدم کدام دست قوی هنرمندانه
بوده که این دکوراسیون زیبا را در یک چنین شکافی که جز درندگان
و جانداران آواره را در آن راه نیست ایجاد کرده است در همین فکر
بودم که آهنگ نشاط آور و موذونی که از گوشها از غار بر میخاست
پرده از روی اسرار ایجاد آن بر گرفت و معماهی عجیب آنرا حل کرد.
دیدم این ستونهای بلورین زیبا که با چنین شکوه و جلالی بر پا ایستاده‌اند
بدست همان قطرات آب سرگردانیکه باعماق زمین فرو میروند
ساخته میشود.

همان اشک حسرتی که از چشم روزگار در ماتم زمین دیخته شد و
با حرس و ولع هرچه بیشتر ذرات سنگها را از هم میشکافت تا شاید در
آغوش دلداده خویش که دست زمانه زمانی از آن جدا شد ساخته قرار
گیرد اما هنگامیکه جسم اطیف خود را به آغوش سخت سنگها میکشید

وزایای پر پیچ و خم صخره‌های عظیم را در هم مینوردید چهره شفافش از گرد راه آلوده گشت و با آن تیر کیها قدم بدرون غارهای تازیک نهاد در آن حفره‌های وسیع آنچه را که با خود آورده بود را کرد و پاک و خالص بازهم راه خود را بسوی اعمق زمین در پیش گرفت در همین حفره‌های بزرگ و غارهای زیبا بود که از غبار بیتش چنان اثر حیرت انگیزی بر جای ماند و چنان دری در خشان ^{دوبل} آن ظلمتکده وحشتناک ساخته شد اما قطرات آب همچنان بر اه ناهمو ^{دوبل} سخت خود ادامه میدادند ولی هرچه بمر کز زمین نزدیکتر میشدند راهشان خطرناکتر و پیمودنش مشکلترا میگردید اندک اندک گرمی بیشتری احساس مینمودند و جسمشان تدریجاً داغ و تاب تحمل از وجودشان سلب میگشت تا سراجام جسم شفافشان بیخار تبدیل شد و دوباره از راه شکاف طبقات زمین بعقب بر گشت و بار دیگر به آغوش سرد سنگ برخوردند و در آن بستر سخت سرگردان در وادی تنهایی رهاشدند.

این مختصر تقریر از اسرار هزاران شگفتیهای طبیعت مرمره را که بدست پرقدرت عوامل فرسایش طی سالیان در از درگوش و کنار این جهان وسیع ایجاد گردیده است بخوانند گان محترم کتاب غارهای ایران که نتیجه چند سال کوشش وایده چوان با ذوق آقای عباس امین حاجی‌باشی عضوهیئت غارشنان ایران میباشد و با همکاری دو تن از دوستان هم عضو خود آقایان چنگیز شیخغلی و بهمن بوستان در راه تنظیم فرهنگ غارهای ایران قدم مؤثری برداشته و کتابی نوین از تجربیات علمی و هنر ساخته است تقدیم میدارم.

غار اسپهبد خورشید

تبرستان

دژ عظیم و تسخیر

فایل دایر

دژ مخوفی که دوازده سال در برآبر حملات
کوه نوردان پایداری مینمود سرانجام تسلیم گردید
و راز نهفته غار افسانه آمیزی که هزار و سیصد
سال در سکوت و ظلمت خفته بود هویدا شد و
اسرار ایک بنای کم نظیر ساسانی کشف گردید.

چند روز میشد که نگارنده و چنگیز شیخلی و بهمن بوستان گرد هم
جمع شده در باره غار افسانه‌ای « اسپهبد خورشید » نقشه پیروزی
میکشیدیم ، چنگیز که دوبار این دژ باستانی را از نزدیک دیده بود
درحالیکه از هیبت آن و تجسم ظاهر غار در مغزش بخود فرو میرفت و
از سیماش بیم و امید خوانده میشد آهسته و آدام برای ما تعریف از
غرور شکست ناپذیر غار میکرد میگفت که گویا غار تشنه خون است
و باید در فتح آن تابای جان ایستادگی نمود .

بهمن غرید و گفت لابد روح دیوسفید در آن جای گزین شده ...!
کفتم : و هرچه زودتر باید از کاسه سرش جام افتخار و پیروزی
بسازیم ، هرسه دست در دست یکدیگر نهاده با تبسم و نگاهی پرامید
با منتظر فردای پیروزی از هم جدا شدیم . . .
دوشنبه شب ۲۱ خرداد سال ۱۳۴۱ در ایستگاه راه آهن

تهران با تجهیزات کامل ، من و بهمن در سال پرازدهام ایستگاه در برابر دید گان کنجهکاو مسافرین و بدرقه کنندگان قدم میزدیم و هر آن انتظار چنگیز را داشتیم که بجمع ما پیو ندد .

چنگیز درست سر موعد با چهره‌ای شاداب و گشاده دو حالي که کوله خود را حمایل نموده بود وارد سالن شد و یکباره بیگر شود و شفعت بنا دست داد ، همه چیز حاضر و آماده بود و فقط منتظر اعلام حرکات ترن بودیم که آنهم طول نکشید و عاقبت ترن بسوی مقصود روان شد و قلمیر فیتم تایپ روز شویم .

غار در کجاست - ۲۷۰ کیلومتری تهران بسمت همایی واقع در ناحیه « سواد کوه » که خط راه آهن شمال از آن میگذرد چند رشتہ کوه عظیم و پرهیبت که از میان دامنه های سرسیز جنگل سر با آسمان کشیده دیده میشود که با بدنه های عمود و مغوف سایه بر دره های عمیق و زرف پایه خود گسترده است و کمتر مسافری است که هنگام عبور از این منطقه چشم با این زیبائیها ندوخته و غرق در لذت و تحسین نگردد ، هم آنجاست که داستان هفت خان رستم برینتنده زنده میشود . در فاصله ای تقریباً ۳ کیلومتر در مشرق ایستگاه واه آهن دو آب یک رشتہ کوه سنگی خاکستری دیده میگردد که چون دیواری عظیم در حاشیه پرشیب جنگل کشیده شده است و اگر خوب دقت شود از فاصله خیلی دور میتوان طاق وسیعی را که در شکم آن دهان گشوده مشاهده نمود . این طاق که در محل به آن « لاپ کمر » بمعنی شکاف میگویند همان غار یا دره معروف و مشهور « اسپهبد خوشید » است که نمونه ای از قدرت و سیادت امپراطوری وسیع ساسانیان و بزرگ داشت شکوه تاریخ کشور ایران است . این دره مخوف و افسانه ای که در برابر عظمت دهانه اش دالهای بزرگ جهه و شاه بال حشراتی ناچیز نند دوازده سال در برابر حملات کوه نوردان پایداری و استقامت نمود تا عاقبت در اوخر خرداد ماه ۱۳۴۱ تسلیم اراده واز خود گذشتگی هیئت غار شناسان ایران گردید و راز نویشه غار

باستانی اسپهبد خورشید آشکار شد .

غار چه وقت شناخته شد - در تیرماه ۱۳۲۹ سه تن از کوه نوردان باشگاه « نیر و وراستی » برای صعود بقله علمدار کوه بنایه سواد کوه آمدند و از وجود غار اسپهبد خورشید باخبر شده بسراغ آن رفند ولی متأسفانه نتیجه مثبتی نگرفند و فقط غار را پیدا کرده بودند . در مهر ماه ۱۳۳۵ یکنفر از سازمان ^{www.tabarestan.info} ~~از جاوید~~ نفر هم از « نیر وی هوائی » موفق شدند از جبهه چه غار صعود کنند و این موفقیت بزرگ را بدست آورند اما جبهه راست غار بکروشکست نایدیر بر جای خود ماند .

اولین حمله ایکه بر جبهه راست غار از بدو شناسائی آن از نظر کوهنوردان شده بود در سال ۱۳۳۴ بود که سه تن از بهترین کوهنوردان انجام داده اما موفق بصعود از دیواره سنگی و مهیب آن نشده بودند . در تیرماه ۱۳۳۹ چنگیز برای بررسی ومطالعه دروضع غار اسپهبد خورشید بنایه سواد کوه مسافرت نمود تا از نزدیک با هیبت غار آشنا گردد و این خود از نظر صعود و تهیه وسایل فنی و مورد لزوم در برنامه ایکه باتفاق عملی شد بسیار ضروری و مفید و سودمند بود .

غار اسپهبد خورشید با وجود اینکه در ارتفاعات جنگل و در دل کوه واقع شده بطور کلی فاقد آب میباشد و ما با تذکر و یاد آوری چنگیز قبل از تهران دوپیت بزرگ جهت تامین آب آشامیدنی برداشته بودیم و در آسیاب « خرخسه » واقع در سردوآب و مسیر غار آنها را پر از آب کردیم .

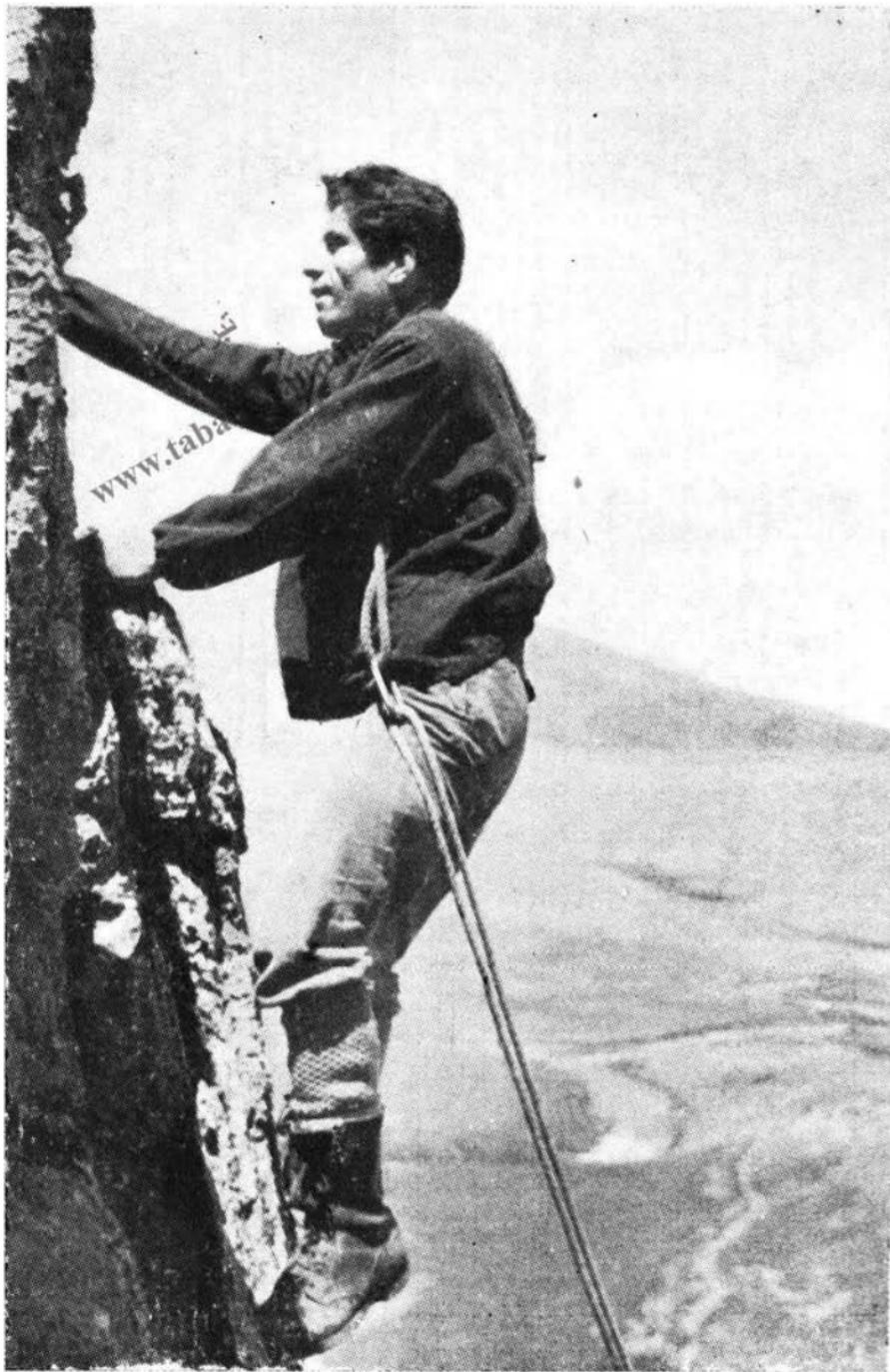
داسقان غم انگیز اسپهبد خورشید - اعراب بادیه نشین و جیره خوار امپراتوران ساسانی بکمک تعالیم اسلام و با استفاده از سر نوشت شومی که روزگار برای کشود پهناور ما فراهم کرده بود تو انسنتد تمن ایران و امپراتوری عظیمش را بظاهر هم که شده درهم بکوئند و برای مدتی براین سرزمین دلاور خیز حکومت کور کورانه

نمایند . دیری نپائید که پاسداران آزاده ایران قیام کرده دست تازیان را از این سرزمین کوتاه کردند .

یکی از دلیران سرزمین طبرستان که بعانتد « افسین » و « خرم دین » و اسلاف خود که تا پای جان در برابر هجوم اعراب ایستادگی مینمودند و خطه مازندران را از دستبرد آنها محفوظ میداشتند و سد و مانع پیشروی اعراب میگردیدند « اسپهبد خورشید » اینست که از خانواده « گاوباره » میباشد و در کتب و تواریخ معتبر قاستان اورا چنین مینگارند « در سرزمین طبرستان آنچه بیش از همه مورد تشویش و نگرانی خاطر خلفاً و حکم رانان عرب بود منطقه سوادکوه بود که بارها هوای تسخیر آن با قوای مجهز هجوم آورده و هربار باشکست و تلخکامی رو برو میشدند . در سال ۱۱۳ هجری که باحیه سوادکوه در تحت فرمانروائی « اسپهبد خورشید » بود قوای عرب بفرماندهی و سرداری « عمر و بن علاء » بتمهید اینکه از راه سوادکوه عبور کرده بخراسان بروند موافقت اسپهبد را جلب کردند ولی ناگهان باده هزار لشکر بداخل این منطقه تاخته و آنرا بمحاصره انداختند .

اسپهبد خورشید که از این نیر نک نامردانه غافل گیر شده بود تمام اموال و اسباب و خزانه و خانواده خود را باعدهای از سپاهیان زبده خویش بغار مزبور فرستاد و خود برای گرد آوری لشکر و مبارزه رهسپار گردید لشکر عرب دوسال و هفت ماه در پای غارنشتندوهر بار که حمله مینمودند با تلفات زیاد بدون نتیجه عقب می نشستند تا اینکه زمانه بازی خود را شروع کرد و در میان مدافعین دژ مرض و با بروزنمود وعدهای از سر بازان در اثر این بیماری مهلاک در گذشتند و باقیماندگانهم از قهر طبیعت بالاجبار عاقبت تسلیم شدند .

دژ و خاندان و خزانه اسپهبد بچنک اعراب درآمد و پیروزمندانه راه باز گشت پیش آگرفتند و یکی از دختران ماهر وی اسپهبد را برای خلیفه « ابو جعفر منصور دوانقی » بیغداد بار مغان فرستادند و خلیفه وی را بکیش اسلام وارد و بنکاح خود درآورد .



نگارنده هنگام صعود

تبرستان
www.tabarestan.info

اسپهبد خودشید بی خبر از ماجرا با پنجاه هزار سپاهی مجهز روی بلشگریان اعراب آورد تا محاصرین را نجات دهد اما در راه باو خبر دادند که اعراب فاتح شدند و تلاش او بیهوده است.

اسپهبد از شنیدن این خبر شوم پس از بیست و هشت سال فرمانروائی و مردانگی با زهری که در نگین انکشتر ^{فراز} خود گشتن کرد تابتواند از یک نیک بگریزد و سرافراز و مردانه جان سپر ^{www.tabarestan.info} روایات : در بین بومیان و کوه نشینان آن سالان روایات و داستانهای شیرینی در این باره ورد زبانه است که میگویند دختر لایباروی اسپهبد خودشید عاشق سردار رشید و خوش قیافه عرب شد و راز دل و ندای عشق سوزان خود را مخفیانه بر نامه ای نوشت و بسوفار تیر بسته بلشگر اعراب برتاب کرد و سرچشمها آبی را که از راه مخفی بخزینه های آب آشامیدنی غار میآمد فاش ساخت و سردار عرب از این موقعیت غیر منتظر استفاده کرده چشمها آب را یافت و آب جاری آنرا آلوه بفضلات ولاشه های مرده حیوانات کرده مخازن آب غار آلوه گردید و مدافعين درز به بیماری و با دچار میشوند و بدینوسیله در سقوط نموده و سردار عرب پیروز میگردد ولی وقعی بعشق دختر خائن نگذاشته و ب مجرم این خیانت ذلف دختر بر دم قاطر بسته او را با عشق سوزان و هزاران امیدش در بیابان رها میسازد و بدین طرز محکومیت ، دختر بهلاکت میرسد . این روایت با کم و بیش اختلاف ساخته و پرداخته ذوق و هنر خیال پرداز کوه نشینان سواد کوه است و از فلکورهای اصیل محلی میباشد و چون در تأیید آن سندی در دست نیست مأخذ تاریخی ندارد .

پیروزی هیئت غارشناسان ایران : ترن با سرعت بهدف مانزدیک میشد و شور و هیجان بمنتهای لطف خود رسیده بود با وجود اینکه ساعتها از شب گذشته و طبیعتاً میباشستی از طول راه خسته و خواب مارا در ربوه باشد ولی عشق بدیدار غار و تصمیم در پیروزی مارا همچنان بیدار و مصمم نگاهداشته بود وقتی از روی پل « ورسک » گذشتیم چنگیز

رو بمن و به من کرد و گفت دوستان کم کم داریم بمقصود میرسیم فردا روح اسپهیدان طبرستان شاهد جانفشاری و کوشش ما در راه تسخیر دژ عظیم «اسپهید خورشید» خواهند بود و دالها و کرکسها خون آشامیدکه سالهای است آنجا را مقبر و جولاگاه خود قرار داده اند ناظر پیروزی ما می شوند.

پرسنل شاهزاده
ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب بدنهای اخیته و کوفته خود را در حالیکه روحی سرمست از امید و آرزو داشتیم از قطب از خارج ساختیم بدو آب رسیده بودیم و چون بر نامه کار قبلا تنظیم شده بود بدون در نک بسمت غار بر اه افتادیم هوای لطیف و نسیم جانبی خش سحر گاهی بازمزم ملایم رودخانه «طلار» و سکوت چنگل خستگی و کسالترا از جسممان دور کرد و حال و نشاطی بما بخشید.

كمی دور تر از آسیاب «خرخسه» پیتهایی را که برای آب آشامیدنی از تهران آوردہ بودیم پر از آب نسبتاً صافی از رود خا «طلار» کردیم و با مشقت و زحمت زیاد در حالیکه کوله پشتی های سنگین بر دوش و پیت پر از آب و ناهموار را در دست داشتیم مسیری سر بالارا تا «میدانک» که زمینی نسبتاً بازی در پای چنگل مخربه مقابله غار میباشد پیمودیم و در آنجا استراحت کوتاه و صرف صبحانه مختصری نموده آنوقت بارهای سنگین را دوباره بر دوش گرفتیم و عرق ریزان و نفس زنان راه سخت و پرشیب غار را از میان درختهای انبوه و چنگل و بوته های خار دار پیمودیم و بعد هر یک خسته و کوفته بر گوشهای در پای غار خزیدیم.

ساعتی بعد که تا اندازه ای تجدید قوا نموده بودیم پس از اینکه قرار گاه را مرتب نمودیم و هر چیز را در جای خود قرار دادیم و خیالمان از این حیث راحت شد با یم و امید مقهور درهیبت و عظمت غار بیرونی پرداختیم تاراهی مثبت جهت صعود و رسیدن بجهه راست غار که منظور و هدف ما بود پیدا کنیم.

دالهای و کسرهای ساکن غار ازما مهمنهای ناخوانده که بسر وقت آنها دست به بودیم خشمناک شده و با تهدید و غرس از لانه های خودبیرون پریده چرخ زنان بکار و اعمال ما نظاره میگردند.

بسیت ناحیه چپ غار رفتیم تا وضع را از روی ارتفاعات آن که باقیمانده برجهای سابق بود بسنجیم پای اوپن قسمت‌های صعود که رسیدیم بهمن طناب حمایت بکمر محکم کرد و از بدنه سنگی تقریباً عمود برج صعود نمود و منهم وسط طناب را بکمر حلقه نموده بدنیال او بالا رفتم بهمن هنگامیکه میخواست روی سنک چین خراب شده اولین برج قرار گیرد پای خود را روی برآمدگی سنگی که بنظر بلکان محکمی میآمد گذاشته بود منhem بامید اینکه آن سنک برآمده محکم است پا روی آن گذاشته تا خواستم بالای سنک چین برج بروم که ناگهان سنک برآمده از جای خود کنده شد و من رها شده سقوط کردم و بیش از یک متر روی روی دیواره سنگی برج رو پائین کشیده شدم و با خونسردی و چابکی که خصلات هر کوه نورده باید باشد در صدد نجات خود برآمدم و با پنجه هایم و نوک پوتین که بسنگها میسایید مانع سقوط کامل و پرت شدن درمیان چنگل گردیدم تا اینکه بهمن توانست با سرعت موقعیت خودش را حفظ کنند و با فدا کاری و از خود گذشتگی طناب حمایت را کشید و مرآ که اتکائی جز آن یک رشته طناب نداشتم نگهداشت و بدینوسیله مانع سقوط من و افتادن خودش از بالای برج گردید برای اینکه سر طناب بکمر او بسته بود و خواه ناخواه او هم جبرا بدنیال من سقوط میگرد و در یک سر اشیبی تند و پرتگاهی مرفوع هر دو بداخل چنگل پرتاب میشدیم و کاری هم از دست چنگیز برای نجات ما ساخته نبود.

در هر صورت خطر بخیر گذشت و سریعاً موقعیت خودم را بدست آوردم و بدون درنک بصدور ادامه دادم وقتی بیش بهمن رسیدم او مرا بوسید و با خونی که از کف دستش دراژر سایش طناب جاری شده بود پیمان وفا داری و جانبازی را در قلب من نوشت چه او میتوانست طناب را

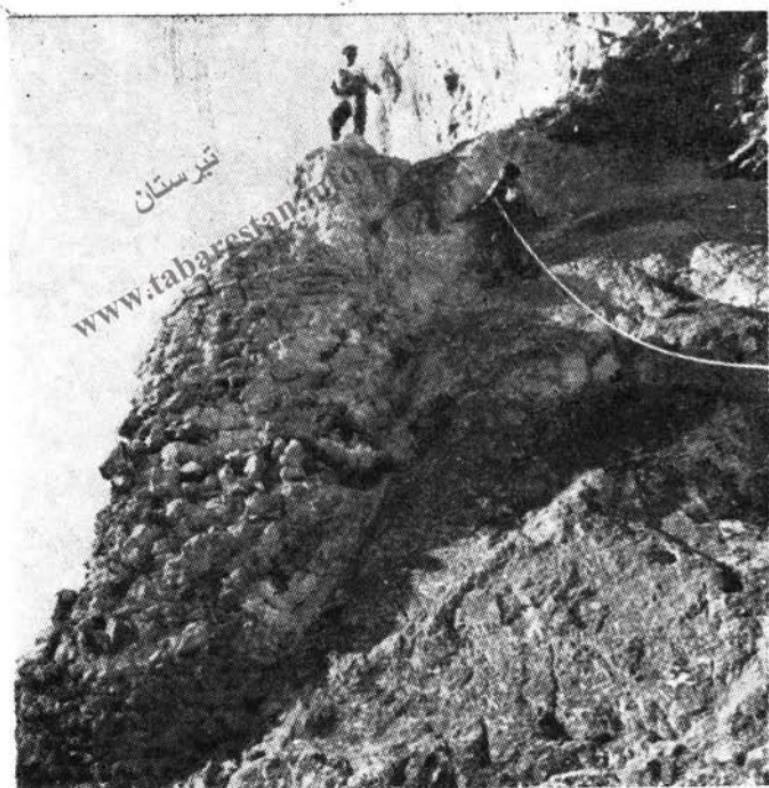
از کمر باز کند و مرد بست سر نوش شومی بسیار داما بهمن که یک جوان مرد بتمام معنی و اسپورتن واقعی میباشد این عمل ناجوانمردانه را نکرد و خودش را بمخاطره انداخت.

از بالا نگاهی بچنگیز که در آن موقعیت خطرناک بوسط سراشیب پایه برج رفته بود تا بلکه خود را سپر نجات میکند نمودم دیدم چنگیز با نگاهی که حاکی از آرامش روح فقط طرب و مهمل دوستانه اوست بنم که نجات یافته بودم و بدون کوچکترین ارزی از دلهره و وحشت لبخند میزدم میمنگرد و قطرات اشک در چشم ان او حلقه زده و بروی گونه منقبض و خاک آلودش فرو میچکد میخواهد چیزی بگوید ولی بعض ناشی از خوشحالی مجالش نمیدهد.

لحظه بعد چنگیز هم بالای برج رسید و هرسه بمیان جنگل خیره شدیم و سکوتی مارا فرا گرفت - تازه دیگرهاي غروب بيررسی پرداختیم و بدون اينکه نتيجه مثبتی بگيريم بقرار گاه باز گشتيم و شب را با هزار نقشه و اميد گذرانديم و صبح ساعت ۱۰ با تجهيزات لازم قرار گاه را ترک كرده پاي برج بدنه راست آمدیم و با کمی ذحمت و مسلطی با دقت تمام از سنگ چinenهای خراب شده و ریزشی برج بارتفاع ۵ متر بالا رفتیم حتماً میبايستی این کار را با دقت و حوصله انجام داد چون نزدیک شدن بدیواره های و خرابه های دژ متروک بسیار خطرناک است ذیرا در انگذشت زمان و تأثیر رطوبت هوای غالب پوسیده و آماده کوچکترین اشاره و بعد ریزش میباشد.

وقتی بالای سنگ چین برج رسیدیم حالا نوبت پیمودن سر بالایی تن و سنگلاخ ۲۰ متری بالای برج بود که با اختیاط لازم عبور کردیم و بسطجه کوچکی در زیر دیواره سنگی غار رسیدیم این آخرین نقطه استقرار است واز آن ببعد کار فنی و اصلی آغاز میشود.

بلافصله بلوک فرود، محل حمایت، جای نفر را بسط و مکان گذاشتن اثاث مورد احتیاج آماده گردید و چنگیز بعنوان نفر اول طناب حمایت را بخود محکم کرد و اولین میخ در دو متری بدنه سنگی کوییده شد و حلقة



نگارنده هنگام صعود و بهمن بوستان در حال حمایت
لحظه‌ای قبل از سقوط نگارنده در غار اسپهبد خوردشید این عکس گرفته شد

تبرستان
www.tabarestan.info

کارابین بمیخ اتصال وطناب پر اون کوهنوددی در آن جا گرفت و چنگیز شروع بسعود نمود و من با هاق بهمن او را حمایت میکردیم چنگیز با ذمتو دست و درنج بسیار دومین میخ راهم کویید ، دیوارهای که میخ کویی میشد تنورهای عمود و فاقد درز و شکاف و بطور کلی لغزنده بود .

ساعت دو بعد از ظهر پس از چهار ساعت تلاش فقط سجنگیز تو انتهی بود یازده متر صعود کندو در این فاصله پنج میخ کوییده و دور کاب بکار برده شد . اجبارا کار را تعطیل نمودیم و بعد از ظهر را با استراحت در قرار گاه بمطالعه در انجام برنامه بعدی پرداختیم .

باهمه صرفه جوئی که در مصرف آب آشامیدنی شده بود وقتی بسراغ پیتهای ذخیره آب رفته مقدار ناچیزی آب در ته یکی از آنها وجود داشت ، با یستی هر چه زودتر آب بقرار گاه بر سرده و از قلچ شدن کار و فعالیت‌های خود جلو گیری کنیم – کوله بشقی را بردوش استوار کرده بیستی در آن گذاشتیم و در ساعت پنج بعد از ظهر بود که قرار گاه را شتابان بسوی آسیاب «خرخس» ترک نمود از شیب تند و پر درخت جنگل گذشتیم و بعد از پیمودن راهی که در روز اول بطرف غار آمده بودیم از چشمۀ آب آسیاب «خرخس» که دارای آبی صاف و گوارا است پیت را مملو از آب کردیم و آن مسافت سر مالا و خسته گشته رادر حالیکه نفسهایم بشماره افتاده بود بدون توقف طی کردیم هوا رو بتاریکی میرفت و جنگل را سکوت و سیاهی در بر میگرفت ، بعد از دو ساعت وسی و پنج دقیقه که قرار گاه را ترک گفته بودم آب خنک و صاف را بدستان تشنۀ و منتظر خود رساندم .

شب را در رفیائی شیرین سپری ساختیم و ساعت هفت وسی دقیقه صبح «روز پنجم شنبه» ۲۴ خرداد دنباله عملیات آغاز گردید و با وجود اینکه روز پیش چند ساعت در تلاش و جدیت وقت صرف شده بود آخرین حمله خود را شروع کردیم این بار بهمن مأمور میخ کویی گردید و من بنهایی اور احتمایت میکردیم در آن روز رشته زندگی من در دست او بود و در این روز رشته حیات او در دست من بود و این من هستم که در اثر کوچکترین غفلت و سستی

ممکن است سرنوشت شومی برایش فراهم کنم.

اما، بهمن در آن روز با خونی که از کف دستش روان شد بامن پیمان وفا و صمیمیت بست حالا نوبت من رسیده تا متقابلا جبران فداکاری اورا بکنم.

بهمن فاصله یازده متر میخ کوبی خود را باطن‌آبجاتیت براحتی بالازفت واژ آنجا حمله دیرانه خود را بر جمهه شکست ^{آنچه} غار «آشپزه د خود شید» آغاز کرد و من بادقت حرکات اورا ذیر نظر داشتم و با لطفاب حمایت بسرعت لغزشی اورا روی بدنه صاف دیواره تنوری غار کنترل میکندم و چنگیر بهمن را با بصیرت کامل راهنمایی مینمود

بهمن باستی خود را بروی سنک چینی که از آثار دژ در روی دیوار سنگی باقیمانده است بر ساند، رسیدن بروی آن صرف نظر از جان گذشتگی و تهود مستلزم یک ابتکار بموقع وریسک بود که پس از چندین بار اندازه گیری فاصله جهش و اضافه نمودن طناب حمایت جهت پرش عاقبت بهمن چون شاهین سبکبالی بازرسی خاص بر روی سنک چین قرار گرفت، آنوقت نعرهای براوو . . . براوو . . . از گلوی من و چنگیز بر خاست و در فضای غار طنین انداخت این غریبو شادی بانک تحسین و پیروزی بود. بهمن با یک رسیسک ماهرانه ادیب خطرناک زیر پایه سنک چین را رد کرده و این پیروزی را برای خود و افتخار آنرا برای ما کسب کرد.

برای قسمت دوم صعود دور رسیدن بدهانه غار طناب کم بود و از کنترل خارج میشد، چنگیز بکمک بهمن با حمایت روی سنک چین پیش اوردت تا از آنجا بهمن را حمایت کند وقتی آمادگی اعلام گردید بهمن شروع صعود زیر دیواره ساروجی دژ که در مدخل غار بوث نمود و در موقعیت بسیار مشکلی که هر آن سقوط تهدیدش میکرد یک میخ کوبید و حلقه کارایین را در آن ضامن کرد.

جائیکه چنگیز روی سنک چین بهمن را حمایت میکردم میخ کوچکی بود با عاد ۴ در ۱۵۰ متر که روی یک پایه نیمه خراب ساروجی بارتفاع ۵۰ تر

بر بدن دیواره کوه زده شده است .

میخ دیگری برای حمایت دوبل کوییده شد بهمن زیرشکاف تنوره ای دژ برای زسیدن بهدف اصلی تلاش میکرد و هنگامیکه نفس ذنان میگفت :
نه ، راه نمیده ... جای میخ کوبی نداره ... یکبار دیگر شود و اضطراب و نأس و امید در عروقمان دویند میگرفت آثار غم و لامعه در سیما یمان ظاهر میگردد - صدای چکش بهمن هر بار که بلند میشد ندای خوشبختی و پیروزی بود تا اینکه عاقبت چهارمین میخ کوییده شلوغ بهمن بسجاف دیواره رسید و تادهانه غار فاصله ای نداشت در هر بار که بهمن میخواست بسنک چینهای دژ دست یابد و تقدا مینمود قلوه سنگهای لق و دیزشی از دیوار دژ جدا شده مثل شهاب صفیر ذنان از بالای سر چنگیز و من گذشته در میان چنگل پرتاب میشد و صدای مهمی بلند میکرد .

جان پناه چنگیز پیش آمدگی دیواره بالای بدن دست سنک چین و در پائین برای من یک دیوار خراب شده کوتاه بود و اگر این دو جان پناه کوچک راما نداشتم زیر قلوه سنگهای ریزشی که کویا میخواستند بدین وسیله از دژ دفاع گنند خردخیر شده بودیم .

زمانی بدین بمباران گذشت تا اینکه بهمن بازحمت و دشواری از میان سجاف رو بیالا خزید و پا باستانه غار مغروز « اسپهبد خورشید » گذاشت و آنرا مغلوب خود ساخت ، این بار هرسه چنان نعره ای از دل بر کشیدیم که دالها از شکافهای متعدد غار بیرون چستند .

آری ، دژ تسخیر ناپذیر غار « اسپهبد خورشید » از کبر یاوجبر و افتاد و بعد از دوازده سال بمبارزه با دسته های مختلف کوهنوردان ، مغلوب سه تن مرد لجوچ و از جان گذشته شد .

وقتی بهمن در جای مناسبی از دژ مستقر گردید گفته : چنگیز ؟ بهمن را چگونه میبینی ؟ چنگیز از دوی سنک چین فریاد زد « من بدون غلو و خالی از تعصیب اعلام میدارم تا آنجاییکه بیاد دارم در تاریخ کوه نوردی فنی ایران این کاری بود بس بزرگ و ارزشمند که شاید بنظری آن کمتر بتوان

بر خورد و بحق بهمن از قویترین و مجرب ترین سنك نوردان است . »
من نمیدانم با چه بيانی آن شور و هيجاني را که بما دست داده بود
بر شته تحرير در آوردم همينقدر ميدانم که روح ما برای لحظه اي در
بهشت خوشبختي و سعادت قدم گذاشت و آنوقت جسم ما را غرق درشادي
و سرور کرد بطوريکه من در پائين ~~چاه~~ کوبی و ~~چاه~~ چون گيز روی سنك چين
بدست افشاري و بهمن در لا بلای ستونهان ~~آن~~ آواي دلنشين سر داده
کر کسها و دالها را که ديوانه وار بدور و بر ~~هم~~ واژ مينمودند و از
فرط وحشت و عصبا نيت صداهای دلخراشی از خود بیرون ~~هيم~~ ورددند شده
اين پیروزی گرفته بوديم .

چنگيز بوسيله طناب حمايت پيش بهمن در غار رفت و بطور کلي
قطع رابطه مستقيم من با آنها گردید و چون فرود و صعود مجدد بغرا
وقت و انرژي ميگرفت و هوا هم روبتاريکي ميرفت بنا شد وسائل پوشак
و خوراک را از قرارگاه يياوردم و بوسيله طناب ثابت به آنها برسانم
هورآ از شيب تند و ريزشی سنك چين بكمك طناب فرود پائين رفت و
وسائل مورد احتياج را درون يك كوله پشتی گذاشته بزير پاي سنك چين
آوردم اما هرچه کوشيدم که وسائل را يكجا از سنگ چين بالا بکشم
نتوانست چون بار سنگين بود ومحل هم اجازه نميداد که براحتی کار خود را
انجام دهم ، اجبارا وسائل را بقسمتهای مختلف تقسيم کرده در حالی که
ميکوشيدم کوچکترین ضربه اي بقلوه سنگهای آماده ريزش زده نشد
تماموجب هلاكت من و عقيمه ماندن برنامه هيئت نگردد — برای اين منظور
چهار ساعت وقت صرف شد تا اثاث که عبارت بود از يك كوله پشتی و يك
كوله کوچك و دو تشك خواب ولوازم فني و دو مقمه آب و نان و خوراک
و چند قوطی کنسرو و لوازم حفاری و متراز با زحمت زياد و حوصله تمام
بروي سنك چين و از آنجا و شيب تند و لغزشی تا پاي ديوار تنوره اي
غار آورده شد و بهر مشقتی بود بدستان جانباز و فاتح خود رساندم و
چون شب فرارسيده بود بچنگيز و بهمن شب بغير گفته بقرارگاه بر گشتم .

دوستان من شب را در غار بسر برداند و تا بعد از نیمه های شب با کمک نود پرژکتورهای قوی و چراغ قوه های مخصوص بیر دسی و اکتشافات مشغول بودند و منهم تک و تنها در دل تیره وحشتناک شب در میان سیاهی و سکوت اسرار آمیز جنگل شبی را در رویایی سهمگین و وهم آور گذراند .

بیرون از www.tajarestaninfo.com زوزه گر گهای گرسنه و قهقهه کفتار پهلو و ناله های حیوانات و حشی دیگر و تجسم قیافه غضبناک و خشم آلود خرس های درشت استخوان طبرستان با ناله جغدهای آواره از آشیان خود در دز ، در آن شب بهمن درس برداری واستقامت در برابر مشگلات زندگی و تسلیم شدن با آنچه که پیش میآید و چاره ای نیست آموخت و از اینها گذشته رعد و برق ابرهای در هم و ریش بادان بر خوف آنشب میافزود .

صبح در حالیکه بدنم از کار روز پیش خسته و کوفته و رطوبت جنگل آفراخت و سست کرده بود از خواب بیدار شدم ، صبحانه مختصراً صرف نموده برای کمک بدستان بسوی غار رفتم آنها هم تازه از خواب برخاسته بودند و ساعت ده صبح فرود آغاز شد و جمعه یاد بود و پرچم هیئت در جای مناسبی در دز نصب گردید و یک حلقة طناب بدور بلوك در دز با یک کارابین بیاد گار گذاشته شد .

بهمن پیائین آمد و چنگیز هم در حالیکه میخها و کارابینها و رکابهای کوییده شده را در حین فرود جمع آوری میکرد بعد از او پیائین آمد البته باین آسانی هم فرود انجام نکرفت آنهم در جای خود مشگل و رعب آور بود بطوريکه وقتی بهمن فرود مینمود قلوه سنک بزرگی از سنک چین پایه برج کنده شد و باشدت بشانه وزانوی او برخورد نمود و حال ضعف به بهمن دست داد .

در غار گمانه ذنی و اندازه کیری و عکس برداری و خاک برداری تا آنجا که مقدور آنها بود انجام گرفته و آنچه را که از مشخصات و چگونگی غار و وضع دز چنگیز یاد داشت کرده بود بیان میدارم و برای

اولین مرتبه از اسرار آن در ناشناخته و دخمه باستانی «غار اسپهید خوارشید» پرده برداشته میشود.

غار اسپهبد خورشید چگونه است : ناحیه واسط غادیا
دخمه « اسپهبد خورشید » که نخستین بار توسط هیئت غار شناسان ایران
کشف و بر دسی گردید دارای جنبه های مختلفی بود - غار بصورت
تالار ساده و تقریباً دایره شکل است بدالتازای ۱۹۷۵ متر و پهنای
۱۴ متر و بلندی تخمیناً ۱۵ متر .

جنس سنک آن از نوع سنگهای املاح دار رسوبی راگون و بسیار خرد و دیزشی میباشد و بموده دیزش و واریز کرده و اینک قشر ضخیمی از خالک و شن، آثار و ساختمانهای داخل غار را در ذیر خود پوشانده و در بعضی نقاط شدت دیزش چندان بوده که تپه های بلندی بارتفاع دو متر بوجود آمده است.

جلوی دهانه غار با دیوار سنگ و ساروجی ضخیمی با ارتفاع ۱۱ متر از پائین چیده شده و تا جلوی مدخل غار بالا آمده قسمت فوقانی آن فرو ریخته و محرازا چند متری بلندتر از امروزی بوده است. دیوار مزبور بمنزله پایه یا پیش بند غار بوده و با بالا آوردن آن شکاف طولانی زیر دهانه را پر کرده هر از آنرا مسلط ساخته ساختمان نموده اند،

بطوریکه اشاره دفت قسمت عمده کف غار در زیر آوار بنا ها و دیزش کوه مدفون گشته و از این رو نمیتوان شکل صحیح آنرا طرح نمود - ولی با مطالعه در روی بقایا و آنچه پایدار مانده میتوان تصویری کلی از آن مجسم نمود.

از جلوی مدخل غار داهر وی بلایکی شروع میشده که به آخر تالار
امتداد داشته و در دو قسمت آن اطاق های متعدد قرار داشته است، دو تا
اطاق بزرگ در دست راست و چند اطاق کوچک در جانب چپ و در قسمت
نهانی نیز بناهایی بوده که استفاده های گونا گون از آنها میشده ولی
امروزه بطور تحقیق بر ما معلوم نیست که وضع آنها از چه قرار بوده

است. اطاقه‌هاستق بوده و با درختان قطود جنگلی تیر پوش می‌کرده‌اند «قطعه تیر سه متر و نیمی بقطر ۸۰ سانتیمتر که در گوشه یکی از اطاقها افتاده بر هان گویایی براین نکته است» جالبترین بخش غار بنایی قسمت چپ که از مدخل می‌باشد که نسبتاً سالم باقی مانده و با غور در آنها می‌توان تا حد زیادی بوضع آردشیکت این دز قدیمی پی برده باشند آن یکی در کنار دهانه راه پلکانی است که پس از اینجا کبر دلزی آن یکی از شاهکارهای ساختمانی غار برخوردم: این راه روی عرض ۱۵۵ متر و دارای هفت پلکان کوتاه بارتفاع ۲۷ سانتی متر است و پله هایی بعروسی مسطحه کوچکی می‌باشد که استطلاع آن «گردان» گفته می‌شود و از آنجا با گردش به چپ بالا رفته داخل بنای فو قانی می‌شده است.

این قسمت با دیوار ساروجی ضخیمی که مانند بتن آرمه قالب شده است ساخته گردیده و در لب پرتگاه وحشت آوری قرار گرفته— در کنار راه رو طاق هلالی در گاه اطاقی است که خوبی‌خوانه بر جا مانده و نمونه خوبی از سبک معماری دز می‌باشد.

طاق مزبور عرض ۱۸۰ سانتیمتر و اکنون ۹۰ سانتیمتر آن باز و بقیه در زیر آوار مدفون مانده است در انتهای هلال دهنه هزاره بندی خارجی بعرض ۲۵ سانتیمتر شده و سقف بدون استفاده از تیر با استیل درونی چیده شده است.

پیکره بناسنک و ساروجی و روی آن را با گچ ظریف کاری و بطریق قالبی ساخته است.

از مطالعه در روی این آثار چند نتیجه حاصل می‌شود: نخست اینکه ساختمان دز اسپهبد خود شید در زمان فراغت صورت گرفته و مدت زیادی وقت و هزینه و کارگر صرف بنای آن گردیده است چه، ساختن چنین بنایی در زمان جنگ و با تعجیل آنهم در دل کوه ممکن نبوده و این نکته از لشاره تاریخ نیز روشن می‌باشد.

دیگر اینکه بنای دز باحتمال یقین متعلق به پیش از اسلام و اواخر

دوره ساسانی است و امید میرود این نکته با توجه و همکاری مقامات مسئول و ذیصلاح پس از حفربیات علمی بطور تحقیق روشن شود تا باشد که راز دیگری از تاریخ کهن کشور ما آشکار گردد و جای آن دارد که امکاناتی بوجود آید تا این اثر ارزنده علمی و تاریخی در دسترس بازدید علاقمندان و چهانکردان قرار گیرد، زیرا ارزش این دژ عظیم باستانی بیشتر از آنستکه در گوشه جنگلی متروک، گمنام و ناشناس بلافای مانده و بحق باید گفت: غار اسیه‌هد خورشید از بسیاری جهات بر نظامی‌معدود خود در جهان برتری دارد.

این بود آنچه که از غار «اسپه‌هد خورشید» دژ افسانه‌ای که پنهانی طاق آن ۸۵ متر و بلندی آن نیز در همین حدود میباشد و یکی از عظیم ترین طاقهای طبیعی دنیا شمرده میشود تقریر گردید.

خرداد ماه ۱۳۴۱





نگارنده درحال فرود

تبرستان
www.tabarestan.info

غارهای ارک

غار شاه کیخسرو

اسرار غار شاه فرزاده یا قبر شاه کیخسرو

در سی و پنج کیلو متری ارک قهوه خانه ایست بنام «پل دو آب» که در کنار خط شوسه ارک بملایر قرار گرفته ورودخانه «شراء» از آن میگذرد، برای رفتن به غار «شاه کیخسرو» بایستی از پل دو آب بقريه «اسکان» و از آنجا بقريه «الرج» که غارمزبور در کوه مرتفع «شاه زنده» و در نزدیکی همین قريه میباشد رهسپار شد، از کوههای مرتفع و زیبای دیگر این ناحیه کوه «لجور» است.

«غار شاه کیخسرو» بر عکس غارهای دیگر که در دل کوه قرار دارند، بر سر قله کوه دیده میشود و ارتفاع آن در حدود ۲۸۹۰ متر است مدخل غار بعرض ۱۹۶۰ متر و ارتفاع ۳۰۰ متر و رو بمغرب میباشد غار خیلی ساده و سر داشت بوده از یک دهليز باریک ۱۸ متری بعرض متوسط ۶ متر و ارتفاع ۳ متر تشکیل یافته است.

در انتهای غار مدخل تاریکی دیده میشود که در زیر چند تخته سنک قرار گرفته و از آنجا وارد حفره کوچک اطاق مانندی میگردد.

غار « شاه کیخسرو » از دیر باز محل زیارت ذرتشتیان و مورد احترام و ستایش و تقدیس آنها بوده و هرساله ذرتشتیان نواحی مختلف از جمله همندوستان باین مکان آمده رسوم نذر و نیاز را بجا می آورند در روی بدنه های حفره و نیز روی قسمتی از دیواره غار اسمی بعضی از زائرین ذرتشتی دیده میشود که روی سنک حک شده است.

نامهای که بچشم میخورد تمام پاره های بسیار ^{لینیا} است و عبارتند از : پولاد تیر انداز - سیاوش شهریار - فتح‌الله-مهر - مهران اسفندیار - کیخسرو خداداد - یاسا کیخسرو - دسته دیگنار . . . که بعضی از آنها دارای تاریخ است و قدیمترین آن متعلق به ۱۲۹۲ قمری میباشد - البته این تاریخ ملاک ثابتی نخواهد بود این غار از دیر باز و زمانی بسیار دورتر از تاریخ مذکور مورد بازدید و زیارت زائرین ذرتشتی قرار گرفته و تکه پیه‌سوژهای سفالی قدیمی که مربوط بقرن ششم هجری میباشد و در غار بدست آمده این نکته را روشن میکند .

روایات - در قریه ازمنی نشین « گورزاد » که در این اوخر مسلمان نشین گردیده و در نزدیکی « الرج » میباشد چند قبر وجود دارد که بنا بر روایتی همبستگی با غار « شاه کیخسرو » داشته و تعداد این قبور هفت قبر بزرگ است که دارای سنگهای پر نقش و نگار میباشد و خطوط ناخوانائی در روی آنها دیده میشود ، بزرگترین آنها بطول ۲۵ متر و عرض نیم متر و قطر ۴ سانتیمتر است .

نوشته سنگهای مزبور در اثر مرور زمان محو و نا خوانا گشته و آنچه را پس از دو ساعت دقت و بررسی و با کمک « استاد پاژکاغذی » از روی سنگها باتفاق چنگیز شیخی تو انسجام بدست آوردم این بود : محمد عباد الله ۰۰۰ محمد بن داود ۰۰۰ هـ محمد بن ۰۰۰ محمد بن داود رحمان ۰۰۰ در باره این قبور شایع است که آنها متعلق به سرداران کیخسرو میباشد و خطوطهای روی قبر را عوام خط میخی میپندارند ولی آنچه بمنظار میرسد خطوطهای مزبور خطوط نیمه کوفی بوده و قیرهای

نامبرده هم ممکن است بس رداران و جنگجویان اسلام تعلق داشته باشد که در حین جنگ در این نواحی کشته شده اند و نظایر آن در اطراف آراك زیاد دیده شده است.

چگونه کیخسرو در این غار افسانه‌ای نایدیدگشت :

در کتب قدیمی و تاریخی آمده است که چون کیخسرو پادشاه ایران دشمنان را مغلوب ساخت و آرامش در جهان برقرار کرد و بروزت مملکت از روی خود را در اثر عدالت در دلها جداد و برای اینکه مبادا غرور سلطنت بر او مستولی گشته از رویه اصلاح و سداد منحرف کنداز و لوا اختیار کرد و در بر روی خود بیست و کسی را بخود راه نداد و بعبادت پرداخت کوشش‌های سران دولت و پهلوانان در بازگرداندن او از این قصده نتیجه‌ای نرسید در این حال سروشی وی را خبرداد که زندگی او نزدیک پیایان است - او سلطنت را بشهر اب واگذاشت و باعده‌ای از سپاهیان و سرداران خود مانند طوس و گیو و گودرز و بیژن و رستم دستان و گستوه و خریبر زیرون آمد و بکوهی رسید «مقصود همین کوه شاهزاده» شب را در نزدیکی آنکوه بر سرچشم‌های ماندند.

پس از سخنان بسیار کیخسرو روی نیاز بدرگاههای دادار بزرگ آهورمزدا آورده پس از نیایش خود را در چشمه آب شسته، تطهیر میکند سپس نزد سران بازگشته به آنان درود میفرستد و میگوید: چون آفتاب سر بر آورد دیگر اثری از من نخواهید دید و شما فردا از این بیابان خشک رهائی نخواهید یافت و برف و طوفانی سخت برخواهد خواست که شماره بایران نخواهید برد.

پس از آن پهلوانان با درد و غم بخفتند، تاصب‌جگاهان چشم کشودند اثری از «شاه کیخسرو» ندیدند «فردوسی این داستان را مفصل در شاهنامه آورده است» واژ علاقه‌ایکه باو داشتند باز نگشتند و سر انجام پس از رنج و مشقت بسیار در اثر برف و سرما جان‌سپردند و امروزه اهالی تقویری را که در قریب «گورزاد» است به آنها منسوب میدانند و بعضی هم

براین عقیده اند که همراهان او با دو روز تأخیر رفته و در حدود
جایلوق دهی است بنام « برفیان » که در آنجا برف آنها را هلاک ساخت .
طبقه عوام کیخسرو را در این غار غایب میپندازند و بر آنند که چون پایان
جهان نزدیک شود « طوس » پهلوان « گرشاسب » را از خواب دیرین بیدار
میکند تا با « کبخسرو » در دستاخیز جهان که بجهانهای سوشیانس
آخرین موعود آئین زرتشتی که دستاخیز دگان را آذاره میکند انجام
خواهد گرفت ، شر کت کشند و در کشتن ضحاک در این هنگام خود را
از اسارت نجات میدهد و ظلم و ستم آغاز میکند همداستان شوند سر انجام
« ضحاک » کشته میشود و بعد از آن « سوشیانس » جهانیان را از شر و بدی
نجات میبخشد .

روایات و داستانهای که بیشتر بین ساکنین اطراف غار « شاه کیخسرو »
گفته میشود کاملاً جنبه خرافات دارد مثل اینکه : غار نور باران میگردد
و در شب‌های عید نوروز از آنجا صدای توپ شنیده میشود ، لیکن حقیقت
قضیه این است که چون غار بجانب نساع کوه واقع میباشد در اول بهار
که هوار و بگرمی میرود بر فهائی که دهانه غار را پوشاند بوده یخ زدگی
خود را از دست داده بصورت بهمن بداخل و خارج غار ریزش میکند و
تولید صدایی در میان دره‌های کوه نموده و روی اصل فیزیکی عمل پژوهانه
انجام میگیرد و صدایی شبیه صدای شلیک توپ بگوش اطرافیان غار میرسد .

مرداد ماه ۱۳۳۷



تبرستان

www.tabarestan.info

غار سوله خونزا

یکی از غارهای عظیم ارakk که بصورت دژهای مخفوف باستانی است غار معروف «خوله خونزا» در کوههای قریه «شمس آباد» که معادن سرشار آهن نیز دارد میباشد.

در مردادماه ۱۳۳۶ پس از بازدید و بررسی از غار «شاه کیخسرو» باتفاق چنگیز شیخلى بسراغ ابن غار دفتم و بررسی کامل دوی غار هزبور انجام گرفت گرچه غار در کوههای «شمس آباد» واقع شده ولی نزدیکترین راه بغار از قریه «علیم آباد» که در ۴۵ کیلو متری جنوب ارakk قرار دارد میباشد — راه ماشین دو بوده و از جاده شوسه کارخانه قند «شاه زند» از قریه «قدمگاه» جدا میگردد.

از علیم آباد تا پای غار دشت پر از خاری وجود دارد که منتهی بدره خشک و وسیعی میشود و در تنگنای این دره موهای انگور وحشی درهم پیچیده‌ای روئیده است و رفته رفته دره‌مزبور تنک میگردد تا جاییکه بطور بن بست خود نمائی میکند در طرف راست دیواره سنگی کوه دهانه «ولیه غار نمایان است و دهانه دیگر غار در ارتفاعات کوه قرار دارد.

در تسمیه غار «سوله خونزا» تحقیق بسیار شد و نتیجه اینکه

این نام از سه قسمت مرکب گشته است.

۱- سوله به معنی سوراخ ۲- خن که مخفف خانه است و در سنسکریت کهنه « خن » به معنی غار و سوراخ میباشد. ۳- زا ممکن است نخست بصورت زاب به معنای چشم و آب راهه بوده، دیگر اینکه حرف « ز » کلمه رابط در زبان پارسی به هفت حرفاً دیگر از جمله « ج » و « ش » تبدیل میگردد و محتمل است که « ز » با حرف صافه « الف » در ابتدا بصورت « جا » یا « شا » بوده که به معنی محل و موضع وامکان نیز آمده است. از ترکیب این کلمات و تشکیل این اسم چنین نتیجه میشود که « سوله خونزا » در اصل « سوله خنزاب » یا « سوله خنجا » یا « سوله خنشا » بوده که معنی مرکب آن « سوراخ و خانه چشم دار » میباشد. این اسمی بمرور دچار تحریف گشته و « ضی از حروف و کلمات مانند « خن » به « خن » و « زاب » به « زا » تبدیل شده است و آنچه بیشتر مورد قبول میباشد این است که نام صحیح آن همان « سوله خنزاب » بوده که با توجه بوضع غار کاملاً با مصدق است.

دهانه غار اول بصورت شکاف بلندی در بای دیوار قرار گرفته و برای دخول بقار باید از پر تگاه کوتاه مقابله آن بلا رفت، بالای پر تگام دالانی میباشد بطول ۳۷ متر و بعرض متوسط ۱۵ متر که قسمت اصلی غاز را تشکیل میدهد.

انتهای این دهليز به محوطه کوچکی ختم میشود که با استفاده از موقعیت طبیعی آنرا بصورت حوضی در آورده اند اين حوض با بعاد ۱۵ در ۳ متر و بدنه و کف آن جز در بهار و زمستان در موقع دیگر آب ندارد. در اوخر دهليز غار نزدیک بحوض محوطه نسبتاً بزرگ اطاق مانندی است که آثار سنگی چین در جلوی آن بچشم میخورد، کف محوطه هموار و خلاکی است و قرائین نشان میدهد که محل سکونت ساکنین غار بوده

در گوشه محروم بداخل باریکی است که وارد راهروی سنگی بسیار تنگی بطول تقریب ۱۶ متر میگردد - این راهرو یکپازچه سنگی است و وضع آن میرساند که در اثر جریان آب بوجود آمده و بدنه های آن در اثر تردید به مرور زمان صاف و لغزنده شده است انتهای راهرو در کمر کش دیواره سر در میآورد و از آنجا در کاره www.tabarestan.info پرگاه راهی سبلالا وجود دارد که بغار دوم میرسد .

برای رسیدن بغار دوم یا غار بزرگ ، طبیعت مشهود آنچه بی در سر راه نهاده است - بین بدنه و دهانه غار بریدگی خطرناکی بفاصله ۱۵ متر قرار دارد که روی آن الوارد از چوب سنجید بمنزله پل قرار داده اند ، با برداشتن پل راه رسیدن بغار قطع و دسترسی به آن غیرممکن میگردد ولی عبور از روی پل هم کارهای کس نیست زیرا پر تگاه و حشتناکی که باارتفاع ۲۰ متر در زیر آن قرار گرفته باعث خوف و سرگیجه میشود و بهمین جهت بسیاری از آنها ایکه بدیدار این غار میروند از دخول به آن منصرف میشوند پس از عبور از پل وارد دهانه فرعی غار گردیده و باید دلالان کوتاهی را بطول ۵۷ متر تا دهليز اصلی غار طی کرد - دهليز اصلی غار دلالان ساده ایست بطول ۴۷ متر و بعرض ۱ متر و ارتفاع متوسط ۲ هتر که یک سمت آن منتهی به دهانه اصلی غار میگردد و مشرف پر تگاه عمیقی است و طرف دیگر آن با انتهای غار ختم میشود .

چیز جالبی که در این غار بچشم میخورد حوضی است که نزدیک به انتهای آن ساخته اند و با استفاده از تنگنای دو سمت بدنه جلوی آنرا با دیواری بعرض ۱۸۵ متر و ارتفاع ۳۰ متر از آجر و ساروج بالابرده اند آبهای باران و ذوب بر فهای روی کوه که از بدنه های قسمت انتهایی غار تراوش میکنند در این منبع گرد آمده و آب سرد و کوارای آن در سراسر سال قابل استفاده میباشد و درین احوالی آن حدود شایع است که آب

هزبور « تپیر » میباشد .

چون مسکون بودن غار در گذشته محرز بوده لذا برای بدست آوردن نشانه ای از قدمت آن قسمتی از پای حوض را حفاری نمودیم خوشبختانه نتیجه این کار خوب در آمد و با بدست آوردن چند قطعه سفال لعاب لاجوردی نقش بر جسته کار عراق متعلق بقرن ۶ - ۷ هجری منظور عملی شد و معلوم گشت که غار در حدود ۷۰۰ متر قیل بعنوان پناهگاه مورد استفاده قرار گرفته و با موقعیت مخصوص طبیعی ساکنین آن از هر حیث درآمان بوده اند .

مرداد ماه ۱۳۳۷





از چپ بر است : نگارنده - چنگیز شیخ‌علی - بهمن بوستان

تبرستان
www.tabarestan.info

چاههای کوه راسوند

در اعماق مغایکهای راسوند و چاه مخفی و
بی انتها نیکه کسی از آن باخبر نمود

چاه زرده یا پر نگاه هر ک - در اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ باتفاق چنگیز شیخلی و بهمن بوستان از تهران بسوی اراک و بازدید از چاههای بکر و ناشناخته کوه « راسوند » واقع در « شاه زند » حر کت کردیم داستانهایی که در باره چاههای راسوند از دیر باز شنیده بودیم برای ما بصورت افسانه شده بود و ما که تشنۀ جستجوی مجھولات و پرده برداشتن از اسرار روایات که در پس پرده ابهام و تاریکی و مجھولات قرون خفته‌اند هستیم ، مشتقانه پس از رسیدن باراک بطرف مقصود روان شدیم .

در ۳۶ کیلومتری جنوب اراک چند رشته جبال مرتفع سر سبز وجود دارد که در نقاط مختلف بریدگی پیدا کرده تشکیل دربنداده است مانند : دربند « طوره » و دربند « شاهزادن » و دربند « قاقان » رشته جبالی که از دربند « طوره » شروع و دربند « شاه زند » ختم میشود بنام کوه « راسوند » ورشته جبالی که از دربند شاهزادن تادربند « قاقان » امتداد دارد بنام کوه « شهباز » میخواند و مرتفع ترین قلل کوه های مجاور اراک در این دو رشته کوه میباشد .

در باره چاههای عمیق کوه « راسوند » در گذشته از زبان شخصی

بنام « بالا خان » داستانهای برایم نقل قول میکردم که او وارد این چاهها شده و تعریفهایی میکنند من موضوع را با چنگیز و بهمن در میان گذاشتم و شنیدن آن روایات و نقل قولها ما را تحریک کرد و بر آن داشت تا از نزدیک شگفتیهای کوه « راسوند » را ببینیم - چون گفته بودند « بالاخان » در قریه « بالمان » زندگی میکند بزرگان او به « بالمان » رفیم ، قریه « بالمان » در نزدیکی دهستان « آستانه » که در قدیم با آن « کرج ابو دلف » میگفتند واقع شده است .

هوای آنروز ابری بود و در « آستانه » ما دچار ریزش بارانی سخت گردیدیم و از آنجاییکه وقت در این مراحل برای ما ارزش فراوان دارد از « آستانه » تا « بالمان » را که در حدود ۳ کیلومتر فاصله دارد پیاده با کوله بارهای سنگین در زیر باران پیمودیم ، متأسفانه در « بالمان » گفته شد که « بالاخان » دیگر در آنجا زندگی نمیکند و ما پس از صرف نهار با یک راهنمای سوی « قریه » « سعیدان » که تقریباً ۶ کیلو متری « بالمان » میباشد و در دامنه جنوبی و نزدیک بکوه « راسوند » است روان شدیم ، سابق بر این در قریه مزبور دهقانان ارمنی ساکن بودند اینک تعداد چندخانوار مسلمان بزراعت مشغولند .

شب را در « سعیدان » گذراندیم و صبح روز بعد در حالیکه تعداد ما به هفت نفر میرسید راه پرپیچ خم کوهستانی « راسوند » را بطرف قله آن معروف به « کل سعیدان » پیش گرفتیم - همراهان ما اطلاع صحیح و دقیقی در باره چاههای افسانه‌ای مورد نظر نداشتند آنها چند حلقه چاه را میشناختند که از نظر خودشان مهم بود و بدردکار ما نمیخورد ولی چاههای نبود میباشستی از اطلاع کم آنها هم که شده بود حد اکثر استفاده را میردیم .

عاقبت پس از چند ساعت راه پیمایی در مسیری مرتفع و خسته گشته بود که در آن «کل سعیدان» که گذرگاه بین دو منطقه شمالی و جنوی کوه راسوند میباشد رسیدیم و منتظر رسیدن عقب ماند گان کاروان کوچک خود شدیم و مشهدی عباس راهنمای پیر مرد سعیدانی آخرین نفری بود که نفس زنان و عرق ریزان ساعتی بعد ^{بجای} ما پیوسته ^{بجای} و ما از آن پس سر نوش خود را بدست او سپردیم تا چاه منظور را نشان دهد.

همه بدنبال او در ناحیه شمالی کوه روان شدیم، پس ^{از} چندی تجسس معلوم شد که مشهدی عباس پیر هم دست کمی از ما ندارد ناچار بدنبال گشده خود بنای کاوش را گذاشتیم در حین جستجو کردن در لابای شکافها و پرتگاههای راسوند صدای غیه زاغچه‌ای مرا بسوی خود کشاند وقتی براغ آن رفتم زاغچه در میان شکافی پنهان شد. آن شکاف دهانه چاهی بود با خوشحالی دوستان و همراهان را صدا کردم ولی بعد از داخل شدن بدرون چاه نامیدانه خارج شدیم، این چاه بیش از ۱۰۰ متر عمق بطور مایل نداشت و بآن چاه «زنگیر زنگیزار» میگفتند.

یاز بدنبال گشده خود بین صخره‌های کوه بتجسس پرداختیم، یکی از همراهان با اشاره از فاصله‌ای دور بما فهماند که مقصد رسیده‌ایم ولی پس از یک‌ربع کاوش معلوم شد که آنچه مایه امیدواری بوده بیش از یک چاه کوتاه دوازده متری که مقداری برف در ته آن انباشته شده چیزی نیست و هنوز تا مقصد راه باقی است و نام این چاه «چاه‌ملکی» بود.

در کنار این چاه کمی استراحت نمودیم و بعد بدنبال مشهدی عباس بطرف دامنه شمالی کوه سرازیر شدیم تا با نشانی که از چاه مورد نظر بخاطر آورده بود دست یابیم ولی خوشبختانه قبل از اینکه یکبار دیگر سر گردان و حیران از این سوی کوه به آن سوی کوه بیش رویم باده قان جوانی ارمنی که از قریه «ازنا» در جوار «شاهزاد» بآنجا آمده بود

بر خود دیم و سراغ چاه افسانه‌ای « راسوند » داگرفتیم و او بسمت انتهای کوه بطرف دربند شاه زند اشاره کرد و گفت : چاه عمیق و مخوفی درین آن صخره‌های زرد رنگ که از دور پیداست وجود دارد و بآن « چاه زرده » میگویند .

ما مشتاقامه بسوی « چاه زرده » شتابنیم ^{کوشش} از طی مسافتی درین صخره‌های کوه ببالای دهانه وسیع و خستگان چاهی پرهیبت و عمیق رسیدیم که در اثر وسعت دهانه آن ، آفتاب عمودا برآبای خوفناک چاه میتواند وانعکاس نور در آن سایه روشنایی وهم آوری ایجاد کرده بود . طینین غیه زاغچه‌های درون آن برهیبت و وهم چاه می‌افزود - تاچند لحظه گرد دهانه چاه حلقه زده بداخل آن خیره ماندیم چون با حریف مخوف و خطرناکی روبرو شده بودیم ولی عزم واراده ما که ازمسافتهاي خيلي دور بجستجوی چنین چاهی آمدیم بودیم و فعلا يك نمونه از چاه دلخواه را پیدا کرده بودیم استوارتر و راسخ‌تر از آن بود که بیم و هراسی بخود رام بدهد و نا امید گردد .

فورا اسباب و لوازم فرود و داخل شدن به چاه آماده شد و طنابهای پر لون مخصوص کوهنوردی بطور فنی سر هم گره زده شد و پس از استقرار در گیره « بلوک » سنگی کناره چاه بداخل چاه آویخته گردید ، بعد برای رفع خستگی و صرف غذا همگی در جوار چاه بر سر سفره ساده‌ای نشسته مشغول خوردن شدیم و محفل ما پر از شادی و سرور بود .

ساعت ۲ بعد از ظهر که انرژی بعد کافی در بدنهاي ما برگشت و آماده کار بودیم هر يك از ماسه نفر میخواست پیشقدم در رفقن باعماق « چاه زرده » باشد ولی در برابر قیافه مصمم و اراده بهمن تسلیم شده میدان مبارزه را با وواگندا کردیم - چند عدد کارابین و چکش و تعدادی میخ و رکاب و سایر وسائل مورد نیاز به بهمن حمایل شد و در حالیکه اینکند



نگارنده هنگام حمایت از بهمن بوستان

تبرستان
www.tabarestan.info

شیرینی بلب داشت در برابر دیدگان خیره و وحشت زده همراهان بطریقه «حمل مجروح» داخل چاه گردید. من او را حمایت میکردم و چنگیز عملیات را کنترل میکرد و آنچه را که بهمن در حین فرود از وضع چاه میگفت یاد داشت مینمود.

این چاه چهل متر عموذی پائین میگردید و بعد از اینجا رف پیدا کرد از گلوگاهی بطول دوازده متر عموداً ادامه نداشته و در قعر آن اجسام پرنده گان و حیوانات که بدرون چاه سقوط نموده و فاسد شده‌اند دیده میشود دهانه چاه ۴ در ۲ متر و عمق آن رویهم ۵۲ متر است - فروپوش عصود از چاه در حدود ۳ ساعت طول کشید و وقتی بهمن بوسیله رکاب با کمک طناب حمایت بالا آمد سراپای او در لجن‌های متغیر چاه آلوده شده بود و با وجود این همراهان ما صورت او را غرق بوسه کردند.

اینک آنچه را که بهمن در اعماق چاه دیده و برای ما بازگفته در اینجا نقل میکنم: «... از گلوگاه که گذشتم چاه مانند قسمت اول وسیع بود و باین سبب فرود بطور فضایی انجام میگرفت، بدنی چاه تمام خیس و از گل لزج و متغیر و لجن مانندی پوشیده شده بود و در فاصله چند متری جمجمه شکاری بچشم میخورد که در شکاف بدنی چاه گیر کرده بود و معلوم میشد که حیوان در اثر پرش و یا عبور از روی دهانه چاه لغزیده در آن سرنگون گردیده و با مرگی دلخراش جان سپرده است.

با نور چراغ قوه عمق چاه را بررسی کردم در فاصله ۵ متری زیر رای من ته چاه بود. کف چاه بصورت مخزن کوچک آبی بود که در اثر سقوط پرنده گان و حیوانات در آن بوی تعفن شدیدی استشمام میشد و در عمق ۵۲ متری هوای متغیر دم کرده انسان را سخت ناراحت میساخت، کارت یاد بود هیئت را با جعبه فلزی در محفظه نایلوونی پیچیده در روی پله کوچکی در روی بدنی چاه قرار دادم و سپس عازم بازگشت شدم.

آفتاب کم کم بقله کوه میکشید که تلاش سه ساعته ما با پیروزی پایان یافته بود و پس از خدا حافظی از همراهان بسوی قریه « اذنا » روان شدیم در اذنا بر حسب اتفاق با « بالا خان » بر خورد کردیم و اذاین پیش آمد خیلی خوشحال شدیم .

« بالا خان » مردی ضعیف الجثه ^{لما} توی الپیوند ^{و شیر دل است و} او اسمی چاههای کوه « راسوند » را با ^{لهجه} محلی خودش در اختیار ما گذاشت و تازه فهمیدیم آن چاه عظیم و افسانه ای در طرف دربند « طوره » در حوالی قریه « مر وا زیدر » در کوه « راسوند » ^{باشد} آن چاه « برف گردله یا بابا خدا داد » میگویند که از چاه زرده عمیق تر میباشد . در کوه « راسوند » حدود هفده حلقه چاه که اغلب آنها بر فخمانهای طبیعی هستند قرار دارد و اسمای چاهها عبارتند از : « چاه نوسوخته » - چاه تختی اصغر و - چاه تپه سون - چاه بیله رستون - چاه پیلا دخان - چاه ملکی - چاه کل اکبری - چاه خشکه - چاه بردون - چاه گلستانه - چاه تپه قزاقها - چاه خینی یا خونی - چاه زنجیره زمگی بازار - چاه چال بر آفتاب - چاه آخوند - چاه زرده - چاه برف گردله یا بابا خداداد . برای اطلاع خوانندگان و علاقمندان متنذکر میشوم که : ۱ - در رشته کوه راسوند هفده حلقه چاه طبیعی وجود دارد ۲ - تمام چاههای مزبور در جبهه شمالی این رشته کوه قرار گرفته اند و برای بازدید آنها باید از این قسمت و از ناحیه « شاه زند و اذنا و مر وا زید در » وارد گردید ۳ - از میان چاههای این سه منطقه سه چاه « بابا خدا دا یا برف گردله و چاه کل اکبری » قابل توجه و ذخور اهمیت است ، کوه راسوند مخزنی وسیع از آب است و چنانچه با وسائل مکانیزه در دامنه آن حفاری کنند تا فرسنگها از آب آن بهره برداری خواهد شد .

غار قلعه جوق یا مقبره

اسرار آهیز باستانی

این دخمه دور افتاده یکی از آثار بر جسته پیش از اسلام و یکی از شگفتیهای صنایع باستانی است

در شمال غربی اراک تقریباً بمسافت هفده فرسخ دو غار عظیم و مشهور وجود دارد یکی در دو کیلو متری قریه «قلعه جوق» که آخرین نقطه خاک اراک بهمنان میباشد و دیگری در قریه «هیزج» که با «قلعه جوق» بیش از دو فرسخ فاصله ندارد و بغار آن «زاغه دره سی» هم میگویند. تصمیم گرفته شد تا از این دو غار افسانه ای دیدن کنیم و بینینیم روابط و داستانهای که درباره دو غار مزبور گفته شده تا چه اندازه حقیقت دارد. در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۴ مرداد ماه ۱۳۴۱ با تفاق چنگیز شیخلی بار سفر بستیم و تهران را بطرف قم ترک کردیم و سه ساعت بعد بقم رسیدیم و بدون درنک بسراغ گاراژهای محلی رفتیم تابوسیله ماشینهای خط بخش «وفس» و دهستان «کمیجان» بسوی مقصد ناشناس خویش رهسپار شویم، سرانجام تنها گاراژی که برای مقصد ماسرویس داشت پیدا کردیم و بنایند ساعت ده شب حر کت کنیم.

در وقت مقرر کوله پشتیها را پشت گرفته روانه گاراژ شدیم و باسه ربع تأخیر بایک اتوبوس که من شرم دارم بآن اتوبوس بگویم برای افتادیم و ساعت ۲ بعد از نیمه شب اتوبوس جلوی قهوه خانه « صالح آباد » بین راه قم باراک محل انشعاب جاده فرعی آشتیان و کمیجان ترمز کرد و بعد معلوم شد که باید تا صبح در آنجا بمانیم پسند سخواب آلود بود و نمیتوانست برقن ادامه دهد و گویا در بین راه حمد مرتبه از جاده انحراف نموده که خوشبختانه بخیر گذشته است.

سپیدهدم با وضع اسفناکی بطرف آشتیان و کمیجان حرکت کردیم و فاصله تقریباً ۱۲۰ کیلومتر را با مشقت و تأسف بسیار در حالیکه چند مرتبه با آن اتوبوس که بتابوتی بیشتر شباهت داشت نزدیک بود بدیار نیستی برویم پیموده عاقبت بکمیجان وارد شدیم و پس از توقف طولانی و بیمورد راننده ساعت ۳۰ بعد از ظهر به قریه « آمره » آخرین نقطه ماشین دو این منطقه رسیدیم و مسافت ۱۵ ساعته و خسته کننده ما پایان یافت و ۱۰ ساعت از وقت خود را بیهوده تلف کرده بودیم شب را در « آمره » گذرانده سحر گاهان از خواب برخاستیم و بلاذرانک بدون صحنه آماده حرکت شدیم چون طبیعت پست کدخدا و لئیم بودن او رغبت ایستادن در « آمره » را بما نمیداد.

فاصله گردن « آمره » تا قریه « چهرقان » را که سه کیلومتر میشد یک ساعت و نیم پیمودیم و ساعت ۷۵ که آفتاب تازه « چهرقان » را در بر گرفته بود به آنجار رسیدیم و بمنزل کدخدا وارد شدیم و کدخدا ابوالفضل با چهره خندان از ما استقبال کرد و بدون مقدمه بساط چای و صحنه را چید و پشتاب نیمرو و نان و ماست بین آمد و چران پست فطرتی کدخدا را آمره را نمود.

از کدخدا ابوالفضل در باره غار مورد نظر پرسیدیم و او مازا

راهنمایی کرد و بار و بنه ما را بر پشت الاغی بست و پسر بچه ای را از خویشاوندان خود همراه ما فرستاد و خودش تا مسافتی بیرون از آبادی ما را بدرقه نمود - مسیر ما از کف دره خشک و بی آب و علفی میگذشت و شدت گرما و حرارت آفتاب راه رفتن را بر مادشوار میساخت تا اینکه نزدیک ظهر بدھکده کوچک « راستگویان » رسیده با همه سعی و کوششی که در رفتن داشتیم در مقابل اصرار خواهش مشهدی حسینعلی کندخادای راستگویان تسلیم شده بمنزل او وارد گردید و از ما بطور دوستانه پذیرایی گرم و خالصانه ای کرد و این ایات لطیف برهان احاطه شنیده شده بود :

یا رب این عالی عمارت تا ابد معهور باد
هم قضا و هم بلا از صاحبانش دور باد

بارالهاکم متگردان چهارچز از این اطاق
علم عالم نان گندم آب سرد قایان چاق

پس از صرف ناهار بحر کت ادامه دادیم و آفتاب با شدت می تابید و سکوت و سنجینی صحرارا در خود فرو برده بود و تنها صدای پوتینهای سنگینمان بگوش میخورد . پس از مسافت یک کیلومتر مسیر ما از حالت یکنواختی بیرون آمد و رفتہ رفتہ دره تنک شده بصورت دربندی درآمد که از دو سمت کوههای دیوار مانند آهکی با حفرههای که چون کندوی زبوران عسل میبودند بر شکوه و زیبائی آن میافرود و قدری که رفتیم بیاغات پر درختی که بصورت بیشه ای بود رسیدیم و پس از گذشتن خم سر بالائی ، بر جی فرو ریخته را دیدیم و چون وصف آنرا قبل از شنیده بودیم و آنرا میشناختمیم از دیدنش حال سرور و نشاطی بما دست داد و از اینکه توانسته بودیم بموضع و پیش از رسیدن غروب آفتاب بیرج وغار « قلعه جوق » رسیدیم خیلی خوشحال شدیم .

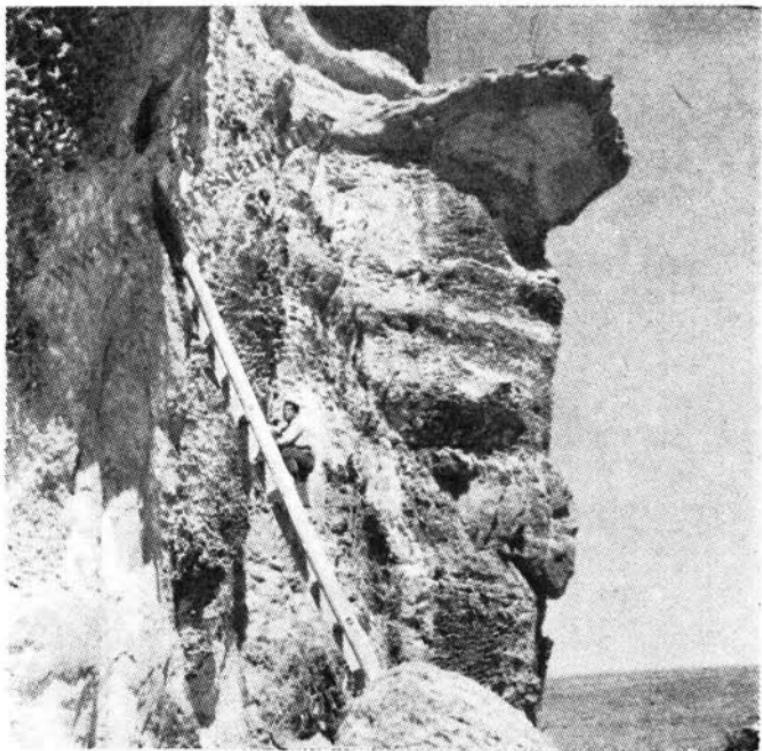
بارهارا از الاغ پائین آوردیم و در زیر سایه درخت گردی تنومندی نزدیک بغار گذاشتیم و پسرک راهنما را با قمه ها بدنیال آب فرستادیم چون بی اندازه تشنه بودیم ، چیزی نگذشت که راهنمای کوچک ما آمد و قمه های پر آب را آورد و لحظه ای بعد سوار بر الاغ شده و در حالیکه شکلاتهای را که باوداده بودیم به دهانش سپهیانداخت الاغ را بتاخت بسوی « چهرقان » بحر کت در آورد .

کمی در اطراف بیررسی پرداختیم و دیدیم یک چشم آب گوارا در نزدیکی محل اطراف هامیگذرد از دیدن آن چشم آب صاف و خوش طعم شور و شعفی بما دست داد چند جرعه نوشیده دست و روی خود را شستشو دادیم و آنوقت لوازم ضروری و مورد احتیاج در گوله کوچکی گذاشته بطرف غار رفتیم .

وضع خارجی غار - برای رسیدن بغار باید فاصله کوتاهی را که از یکشیب خاکی تشکیل یافته طی نمود و سپس پای دیواره سنگی غار رسید . قسمتی که غار در آن واقع شده بلندترین و زیباترین قسمت کوه می باشد و چنگیز عقیده بر این داشت که در انتخاب آن تعمد بکار رفته است .

رشته کوهی که غار در آن قرار گرفته « قوزی قشلاق » نامیده میشود و بزبان محلی معنی کوه « نساء یا سایه رو » میباشد - در پای دیواره غار خطوط مختلف و نقوش نا مفهومی در سنگ حک شده است و در اثر کنجکاوی و تفحص توانستیم تازیخی متعلق بسال ۱۱۶۸ هجری مر بوط بدورة افساریه بددست آوریم و معلوم شد از زمان قدیم غاز مورد بازدید قرار گرفته و نلاقدمدان از آن دیدن میکرده اند .

غار دارای سه مدخل است که دو مدخل فرعی در کنار هم و مدخل اصلی قدری بالاتر از آنها قرار دارد - راه ورود بآن بوسیله نرdban ۱۶



نمای غار قلعه چوق

تبرستان
www.tabarestan.info

بله بزرگ و محکمی است در مدخل وسطی کار گذاشته شده ، این نردهان توسط مرحوم « محمد باقر خان اصلانی » یکی از مالکین قدیم « قلعه جوق » در حدود ۴۰ سال پیش در اینجا گذاشته شده و باید گفت که اگر نردهان مزبور برداشته شود بطور کلی راه دخول به آن قطع میگردد و دست یابی بدخل غاز که در ارتفاع ۸ متر زمین در اندنهای صاف قرار گرفته کار همه کس نیست .

وضع داھلی غار - پس از عبور از مدخل فرعی که ابعاد آن ۱۰۶ در ۶۷ سانتیمتر میباشد وارد محوطه کوچکی بطول ۱۲۸۰ متر و عرض ۱۲۰ متر میشود .

در کنار مدخل ، دهانه دیگری دیده میشود که راه عبور نبود بلکه حفره ایست طبیعی که هنگام ساختن دخمه آن برخورده اند ، در اطراف محوطه مذکور چند طاقچه بزرگ سنگی دیده میشود و در گوشه راست آن راه کوچکی است که بزیر مدخل ورود بغار که بصورت چاهی میباشد منتهی میگردد ، برای عبور از این مدخل باید از سکری زیر آن استفاده کرد چون مدخل مزبور ۱۶۶ متر بلند تر از سطح محوطه میباشد پس از مدخل ، پلکان کوتاهی وجود دارد که بروی سکوی نسبتاً بزرگی راه دارد و از آنجا بدھلیز اصلی غاز وارد میشود .

دھلیز اصلی غار دالان سنگی سرتاسریست بدرازای ۱۶۸۵ متر و پهنای ۱۷۷ متر و بلندی ۲ متر که بطور مستقیم حفر شده است - در دو سمت دالان اطاقه ای منظم و یک شکلی بر دیف ساخته شده است که تماماً از روی یک استپیل وبالخلاف ابعاد چند سانتی متر استدان حجاری با اصول هندسی در دل سخت سنگ کوه با دقت کنده اند .

در گاه اطاقه بشکل هلالی نامنظم است که در پائین وسیعتر و در بالا هلالی تنک میشود ، عرض متوسط آن ۱۷ سانتیمتر و بلندی ۱۶۵ سانتیمتر میباشد

پس از گذشتن از درگاه وارد صحن اطاق میشویم که هم سطح با کف دالان است و طول آن ۱۷۳ متر و عرضش ۳۰ متر و بلندی سقف ۹۶۱ متر میباشد، در دیوار میانی اطاق « روی درگاه » سکوئی است ببلندی ۸۸ سانتی متر و درازا و پهنای ۱۹۰ در ۷۹ سانتی متر و دارای لبه ایست بعرض ۱۲ و ارتفاع ۱۳ سانتیمتر و تمام اطاق ^{ببلندی} میباشد و همگی یک پارچه در سنگ کنده شده و هیچگونه مصالح ساختمانی ^{ببلندی} آنها بکار نرفته و جز یکی بقیه بدون درب بوده است.

مخزن آب - دومین اطاق از سمت راست آب انبار یا مخزن ^{ببلندی} غار بوده است، وضع آن تقریباً بهمان صورت اطاقها میباشد با تفاوت اینکه کف آن ۲۰ سانتی متر پائین تر از سطح غار بوده است و ساروجی است انداره آن ۲۵۲۷ در ۱۵۸۲ و بدنه آن تا ارتفاع ۹۰ سانتیمتر بواسیله سلاجه ساروج پوشیده شده و در جلوی درب آن دیواری هم سطح بدنه ساروجی برای نگهداری آب مخزن بوده که از بین رفته است.

تالار و شاه نشین - در فاصله ۹ متری دالان محوطه نسبتاً وسیع و بیضی شکلی است بمساحت ۹۰ در ۳۵۵ متر که بمنزله تالار غار میباشد، سقف این قسمت تراش ناوданی خورده و قدری بلند تر از سایر قسمتهای غار است.

در ضلع شرقی تالار سکوی بلند و بزرگی است که بصورت شاه نشین در آمده و سطح آن ۲ در ۲ متر بلندی آن ۳۵ متر و به وسیله دو پلکان یکپارچه سنگی ببلندی ۴ سانتیمتر که از بدنه خود سکو در آورده شده است بروی آن میتوان رفت، جلوی شاه نشین مانند اطاق دارای لبه سنگی بوده که بکلی از بین رفته و تنها اثر آن باقی مانده است و گویا تماماً آنرا شکسته باشند.

جلوی شاه نشین نزدیک پلکان حوض کوچکی است ۱۶ در ۱۶ متر

و بعمق ۲۶ سانتی متر که پس از خاک برداری و بررسی در آن معلوم شد که بجهتی نامعلوم نیمه کاره مانده و مورد استفاده قرار نگرفته است.

ایجاد غار برای چه بوده - با بررسی و تعمق در غار «قلعه جوق» این سوال بین من و چنگیز پیش آمد که منظور از ایجاد چنین دخمه در در سخت کوه برای چه بوده است؟ برای جواب باز www.tabarestan.info ، ما ~~آنچنانچه~~ به مطالعه و دقت بیشتری داشتیم تا اینکه خوشبختانه چنگیز توانست مطالع مثبتی که دال بر این موضوع باشد بدهست آورد و توأم با نظریه خودمن در اختیار من گذاشت و من هم در این مختصرا جهت اطلاع خواهند گان بیان میدارد.

ایجاد این دخمه برای تدفین اموات بوده و در واقع باید آنرا «آرامگاه» نامید زیرا مطابق آئین زرتشتیان باستان، مرده را پس از آنکه در فضای آزاد قرار دادند و طعمه لاشخوان گردید استخوان آنرا جمع آوری نموده در دخمه مخصوص میگذاشتند و این امر نسبت به مقام و منزلات شخص متفوی فرق کرده و بصورت تهای مختلف انجام میشده است در گورستانهای عمومی دخمه هایی بشکل زیر زمینی میساخته اند واستخوانها را در آنجاروی هم ابزار میکرده اند چنانکه هم اکنون نمونه آن در دامنه کوه «بی بی شهر بانو» در شهر «ری» باقیمانده است.

برای افراد سرشناس دخمه های کوچکی بصورت طاقچه یا طاقک در دیوارهای سنگی کنده واستخوانها را در آن جای میداده اند و گاه نام برد را بر کناره دخمه حک مینمودند.

این دخمه ها را «استودان» مینامیدند که به معنای «استخوان دان» است و نظیر آن در برخی نقاط ایران بخصوص در فارس و اطراف تخت جمشید و نقش رستم زیاد دیده میشود.

دیگر مقبره پادشاهان و شاهزادگان و خاندان سلطنتی است که بطرز با شکوهی ساخته میشده که بهترین و مشهورترین نمونه های آن قبر کورش کمپیر

در مشهد مرغاب و آرامگاه داریوش بزرگ و پرس خشایار شاه و بعضی از شاهنشاهان هخامنشی در نقش رستم و تخت جمشید - این مقابر یا مانند گور کورش کبیر با سنگهای بسیار وزین در فضای باز ساخته میشده و یامش سایر مقبره های پادشاهان هخامنشی در دل سنگ و دردیواره های صاف و بلند کوه کنده میشده است تا لهمت آن پیشگان و نیز از دستبرد محفوظ باشد .

اصل این الهام از مصر گرفته شده و پس از لشکر کشی شاهنشاهان هخامنشی بر زمین نیل و مشاهده اهرام با عظمت ، این ایله در آنها وجود آمد که برای جاویدان ساختن نام خود پس از مرگ مقابر باشکوهی برای خود بسازند .

علاوه بر مقابر نامبرده در چند نقطه از ایران نیز مقبره های وجود دارد که بعقیده باستان شناسان مربوط بدوره هادها است و بـ غار « قلمه جوق » در اینجا چند نمونه از آنها بیان میشود :

۱ - در نزدیکی هاکو (بین بازار گان و بایزید) اطاقی است که در کوه کنده شده و از آثار بسیار قدیمی میباشد و سابقاً کتبه های در اطراف آن دیده شده و آنرا منسوب به پادشاهان « وان » میدانند

۲ - در ۳ کیلومتری جنوب شرقی قصبه سریل (میان قصر شیرین و کرمانشاهان) دخمه ایست موسوم به « دکان داود » در دخمه مزبور صورت یک نفر هادی کنده شده که « برسم » (ترکه ای از چوب بید و برک خرما که بوقت نیاش بدست میگرفته اند) در دست در برابر آتش ایستاده در حال نشار است و سابقاً کتبه ای داشته و اینک محو گشت ، این دخمه متعلق بقرن هشتم قبل از میلاد است .

۳ - در صحنه واقع در نزدیکی کرمانشاهان : خمه ایست متعلق بقرن هفتم پاهاشتم قبل از میلاد که داخل آن طیقه بوده و دو قیر در آن قرار دارد و

بوسیله مدخل چاه مانندی (مقایسه این نکته با غار قلعه جوق قابل دقت است) داخل غاری بزرگتر میشود و بالای آن نیز صورت فروهر نقش شده است .

۴ - در نزدیکی هیاندوآب دخمه بزرگیست از دوره ماد که در کوه کنده شده .

۵ - در دیران لرستان دخمه ایست موسوم به « اطاق فرهاد » و از قرائن ناتمام مانده است .

۶ - در قریه اسحق آوند واقع در جنوب قصبه بیستون در کرمانشاهان دخمه کوچکی و در آن هیکل یک نفر مادی نقش گردیده که « برسم » در دست و در حال ستایش است .

۷ - در فخریقه واقع در جنوب دریاچه رضائیه نیز دخمه‌ای وجوددارد .

۸ - بهترین و مفصل ترین مقبره دوره ماد دخمه ایست بنام ۱۵ -

او - دختر بمعنای « دایه و دختر » که در فهلیان فارس بدست آمده و از نکات جالب این قبرستون‌های بزرگی است که بسبک یونانی حجاری گردیده و نیز در بالای آن کنگره‌های تراشیده‌اند ، بنا بعقیده باستان شناسان این قبر در حدود ۵۰۰ - ۶۵۰ سال قبل از میلاد ساخته شده است .

۹ - در قریه نوسود در کرستان نیز دخمه‌ای است سنگی که آنرا متعلق بدوره اشکانیان میدانند .

سبک بنای مقبره‌های نامبرده شباهت زیادی با غار « قلعه جوق » دارد که این غار راهم باید بعنوان یک مقبره بزرگ باستانی شناخت و تنهان نکته ایکه باعث ضعف این نظر میگردد بودن مخزن آب در غار میباشد که آنهم ممکن است جهت تأمین آب برای نگهبانان و محافظین غار تعییه کرده باشند .

نظریه دوم - این است که این دخمه را بمنزله قلعه و پناهگاه ساکنین

آبادی بزرگی که اکنون ویرانهای آن در نزدیک غار گسترده شده است
بدانیم ولی چنگیز خلاف این عقیده را دارد چون او میگوید مشخصاتی
مانند غار کرفتو در آن بچشم نمیخورد تا متکی بچنین عقیده ای شد.
در بروودی یا مدخل اصلی غار بطوریکه اشاره رفت در فاصله
چند متری مدخل فرعی و کمی بالاتر از آن واقع شده بعرض ۱۱۵ متر
و ارتفاع ۱۵۰ متر میباشد و درست در امتداد هالان قرار گرفته و نور
آفتاب تا به آخر غار میرسد - در گوشه چپ در، کوکله است که نشان
میدهد جای پاشنه و گردان در سنگی مدخل بوده که در لبهای در گاه
کنده شده معلوم میدارد که ددب غار چفت و بست میشده است .

خرابهای شهر باستانی - در فاصله نزدیکی از غار در کناره دیگر
دره ویرانه های وسیعی بچشم نمیخورد که نشان میدهد روزگاری آبادی
بزرگی بوده است ، قسمت عمده بنها از سنگ و ساروج و با استیل منظمی
ساخته شده است .

موقعیت شهر یا قلعه مزبور از نظر استحفاظی فوق العاده مناسب
و در انتخاب آن دقت و مطالعه کافی در ابتدای ساختن آن کرده اند ، قسمت
اصلی یا باصطلاح ارک شهر بروی دماغه تیزسنگی کوه ساخته شده و دو
سمت شمالی و جنوبی آنرا دره قطع کرده و در انتهای حد غربی بروی
تیزه بازیکی برج بزرگی قرار دارد که حفاظ قلعه از این سمت بوده و
تقریباً قسمت عمده آن با برجا میباشد و اهل محل آنرا ذنگی برج
مینامند و معتقدند که در زمان قدیم زنجیری از آن بغار کشیده بوده اند و
پل معلقی بروی آن بسته و بدین وسیله بغار رفت و آمد مینموده اند .

در کاوشی که بین خرابهای شدن خرد سفال لاما بی معروف بعرابی
بدست آمد که مربوط بدورة اسلامی واواخر قرن هفتم هجری میباشد ولی
بودن غار شهر خیلی کهن و قدیمی است و شاید بتوان گفت دوره ساسانی



از چپ برآست: زنگار نده و چنگیز شیخ‌علی
در پای برج باستانی زنگی برج قلعه جوق

تبرستان
www.tabarestan.info

اما دلیل قاطعی در دست نیست و انکار هم نمیتوان گرد، زیرا بومیان آنرا
مربوط به سنتی ها میدانند و دهاتیان و بومیهای آن حدود بر خلاف سایر
نقاط ایران « سنتیان » را از زمان پیش از اسلام دانسته و مانند « گبری »
که در بین سایر بومیان معروف است و هر چیزی را که جنبه قدمت داشته
باشد به آنها نسبت میدهند و شاید این موضوع مخصوص ^{بومیان ترک زبان} باشد و با مطالعه در تاریخ ارakk میبینیم که این زمین از زمانهای بسیار
قدیم بعلم موقعیت خاص خود و در اثر قرار گرفتن در شاهراه قدیمی مورد
تاخت و تاز و عبور چنگوریان داخلی و خارجی بوده و آثار زیادی از این
کندشت زمان و یادگار تاریخ بر جا مانده است .

هوا رو بتاریکی میرفت که بارها را پیشtl الاغ با غسان پای غار
نهاده باتفاق روانه ده « قلعه جوق » شدیم .

۲۶ مرداد ماه ۱۳۴۱



غار هیز ج

پناهگاه عظیمی که قرنها است آن از
دسترس انسان بدور بود

این دژ مخفف فریر فرمینی، یکی از غارهای
بزرگ و کم نظر ایران است

فاصله غار «قلعه جوق» را که بیش از سه کیلومتر تا «قلعه جوق» فاصله ندارد و راهی بسیار عجیب و تماشایی است می پیمودیم و در آنوقت که تیرگی و سیاهی شب بر تمام مسیر ما گسترده شده بود و در بنده تنگی را که از دو طرف دیوارهای سنگی کوه دربر گرفته رعب آور و وهم انگیز ساخته بود من و چنگیز با تفاق با غبان باگهای بای غار قلعه جوق در سکوت و آرامشی مطبوع قدم بر میداشتیم موقعیت این دربنده با شکوه از نظر نظامی و سوق الجیشی بسیار قابل توجه است و آثار سنگرهای که هنوز روی قلل و گدارهای کوه باقیمانده بهترین دلیل میباشد. وقتی از دهنۀ دربنده بیرون شدیم سوسوی چراغهای ده نمودارشده و عاقبت پس از پیمودن چند اوچه پیچ در پیچ بمنزل کددخای میانه سال و تنومند و مهمندوست «قلعه جوق» وارد شدیم و با گرمی و محبت

از ما اتقبال شد ساعتی بعد شام حاضر گردید و ما مشغول خوردن شدیم و در این میان از هر دری سخن بیان آمد و تحقیقات لازم را در باره غار « هیزج » که پرنامه دوم ما بود نمودیم .

شب را با خاطری آسوده و رویائی شیرین گذرانده و ساعت شش صبح از خواب برخواستیم و پس از خودکش ناشتا^{نکوهان} که ها را بار الاغی که کدخدا تهیه دیده بود کرده باتفاق پسر کوچکها بنام دلاور کوره راه غریب « هیزج » را پیش گرفتیم .

مسیر راه ما که در آن پیش میرفتیم در کناره شمالی کوه « قوزی قشلاق » مسندیم به سوی مغرب کشیده شده بود و از سمت شمال و غرب دشت وسیعی گسترده شده و انتهای آن در حاشیه سفید رنگ خط افق محو میگردید و تنها در دید شمالی ، کوه زیبای قلعه مانتد « کوه تخت » و در افق غربی دشته زیبای « کوه الوند » همدان باقله های پر برف منظره بدیعی از خصله دور بوجود آورده بود .

از روز پیش بوتینهای من در اثر فرسودگی و خشکی چرم پشت پاشنه پایم را زده آن را مت ورم نموده بود و کم کم کم را از راه پیمانی طولانی باز میداشت تا آنجا که دیگر راه رفتن برایم مقدور نبودنا گزیر بر خلاف ایده ام بالاغ کند روی کدخدا سوار شدم و در حالیکه چنگیز از دلاور راجع بغار پرسش میکر و من از سوزش طاول پایم درد میکشیدم و هر وقت چنگیز از دلاور مپرسید که غار معلوم نیست ؟ ! او با خونسردی و قیافه ساده میگفت میرسیم ! بی اختیار خنده را سر میدادم .

پس از چندی دلاور دست خود را بلند کرد و با اشاره گفت : آنجا است ! آنکوه کوچک سفید رنگ را می بینید ؟ همانجا است .

قدمها تشدتر شد و من هم که از راندن الاغ کند رو خسته شده بودم از خوشحالی برسیدن بغار معروف و افسانه ای « هیزج » از الاغ بزر

آمده لنگان مر کب را بتاخت درآوردم – از جاده شوشه بیرون شده
داخل تنکه کوچکی گشتم و پس از پیمودن راه کوتاهی از دامنه
سنگلاخ کوه دو بیالا شدیم ، دلاور که از پیش میرفت و در جستجوی غار
بچپ و راست و میان تخته سنگها سرمیکشید معلوم کرد که راهنمای ما
دلاور خود برای اولین مرتبه ایست که هلا در دهانه ^{غار} میگذارد و فقط
از نظر آشنایی بکوه و نشانی که پدرش از غارهای مارسا ^{نام} از دلاور
است – من از این موضوع بستوه درآمد و دیدم که چنگیز هم کم کم
دارد عصبانی میشود ولی بخت یاری کرد و پیش از آنکه مارسا از دلاور
به عدم شناسایی او توضیح بخواهیم غار پیدا شد و ما از سرگردانی و
رفتن به « هیزج » و آوردن راهنمای نجات یافتیم .

من با کمال دلاور بادها را از الاغ بزمین گذاشت و حیوان خسته را
بحال خود رها ساختیم و پیش از هر چیز وضع و موقعیت مخصوص
غار ما را در خود فرو برد – قلعه کوچک مخربه ای که پیکره و پایه های
آن مانده و بقیه را دست زمان و جور انسان از بین برده است در پایان
تنگه خشک و کوتاهی معروف به « زاغه دره سی » بر دامنه سنگلاخ آن
با قیمانده و درست دهانه غار در میان همین قلعه در دل سنگ باز شده است
و آشکار میباشد که بنای قلعه را بعلت وجود غار بنا نهاده اند و از این
موقعیت طبیعی استفاده کرده آنرا بصورت دژ و پناهگاهی محکم ساخته اند
که ساکنین بوقت اضطراب و جنگ بدرون غار پناه برده و از دسترسه
دشمن در امان بوده اند و پیکانهایی که در اطراف غار بدست امده
میرساند که قلعه مزبور یک قلعه نظامی و جنگی در گذشته بوده و این
یگانه غاری است دو ایران که با چشمها آب همیشگی و مخزن های
ساخته شده برای ذخیره آب با چنین کیفیت پس از سالها غار شناسی باان
بر خودده و از آن با خیر شده ایم و بقول چنگیز شاید هیچکاه مانندی

برای آن نتوان یافت.

کوله پشتیها را بدرون غار بر دیم و شتابان خود را بچاله آب های طبیعی داخل غار رسانیده با آب سرد و گوارای آن رفع تشنگی و جهت یک بر دسی کوتاه تا مسافتی درون غار پیش دفیم و معلوم شد با چه خریقی سرو کار داشته و باید پرده از قوی اسرار غاری بسکر و دست نخوردۀ برداریم،

دلاور از ماده ادع کرد و بسوی قلعه جوق روان شد و مامشغول مقدمات کار شدیم، قمه ها را پر از آب نمودم و در خلال آن چندگیز سر گرم تنظیم لوازم مورد نیاز در غار شده هر یک در عوالم دور و درازی فرو رفته بودیم.

ساعت ۱۰:۴۵ همه چیز مرتب و آماده بود و در پناه نور شمع و چراغ قوه های قوی قدم بدنیای تاریک و نشناخته و پراسراری که برایش انتهائی نمی دیدند گذاشتیم و از محوطه و سیع چلوی غار که در گوشه ای از آن در داخل فرو رفتگی بدنۀ غار بنای سکو مانندی با سنگ و ساروج ساخته شده، گذشتیم و بفضلله چند متری وارد دهليز اصلی غار شدیم و در اینجا بمواحب گرانبهای طبیعت که در ژرفای این دنیای ظلم‌انی بجا گذارده برخوردیم، حوضچه های کوچک که بربان محلی و ترکی با آنها «دانچی» میگویند از تراوش قطرات آب که از آویزه های سفید‌آهکی فرو میچکید پر از آب صاف و گوارا بود و در انگکاس نور شمع پرده خال انکیزی بوجود آورده و از دیدن چنین منظره دل انگیز و رویائی حال و نشاطی فراموش نشدنی داشتیم که هنوز هم خاطره آن در ضمیر ما باقی مانده است.

چندمتر چلوتر بسنک چین کوتاه دیوار مانندی رسیدیم که عرض راه را قطع میکرد، این سنک چینهای که در نقاط مختلف غار بچشم میخورد و

بمنزله سنگر و پیش بند بنظر میرسید که ساکنین غار برای دفاع و حفاظت از پناهگاه خویش ساخته اند.

سپس از گوشه نیمه خراب دیوار گذشتیم وارد محوطه گشادی شدیم، اینجا تالاری است بطول ۱۲ متر و وسیع ترین بخش غار میباشد واز دو سنگری که در دو سمت آن قرار گرفته و گواه فرعی ^{گلستان} میرون از غار میرود و همچنین خاک نرمی که کف آنرا گرفته طبقات ضخیم، پهن گوسفند و گاو که در اصطلاح محلی به آن «سره» میگویند وجود دارد، میرساند که یکی از مناسبترين نقاط مسکونی غار بوده و چه بسا که در اثر کاوش بر گه ای از گذشته این غار عظیم و تاریخی بودست آید.

پس از گذشتن از تالار و رد شدن از سنگر وارد محوطه وسیعی شدیم که وضع آن تازگی داشت، یک راه فرعی پیچ و خم دار در گوشه آن و تخته سنگهای عظیم ریزشی که قسمت بزرگی از غار را فرا گرفته و یک شاهکار هنرمندانه طبیعی رویهم چیزی بوجود آورده که ما نظیر آنرا در جایی دیگر از غار ندیدیم - آنچه بیش از همه در این نقطه و شاید در سراسر غار جالب و دیدنی بود آویزه آهکی عجیبی است که مانند یک دل کامل از بدن غار آویخته شده و صاف و صیقلی می باشد.

چنکیز که سالهاست موی خود را در راه غار های ایران سپید کرده است بمن گفت: عباس تا کنون چنین نمونه قلب کاملی از سنگ در غارهای ایران ندیده ام و تنها نمونه ای که باین شکل دیده شده است استنلا کتیتی است در غار مشهور ملی «تیمپانو گوس» در ایالت «یوتا» آمریکا که موسوم به «قلب تیمپانو گوس» میباشد.

ما هم قلب مورد نظر را بنام «قلب غار هیزج» نامیدیم - در روی «قلب غار هیزج» نوشته های مدادی و جوهری بد خطی بچشم میخورد



نگارنده در کنار یکی از حوضچه های داخلی غار هیزج

تبرستان
www.tabarestan.info

که بوسیله دهاتیها و اشخاص متفرقه ای که بغار آمده اند نوشته شده است و در نتیجه دقت بیشتر یاد بودی در گوشه ای از قلب مزبور باخط شکسته نستعلیق ذیلایی بوسیله قلم و مرکب نوشته و بیادگار باقیمانده که از هر حیث جالب و در خور توجه میباشد .

متأسفانه مادر بین مخصوص عکس‌باری از www.tabarestan.info آوار بر جسته و قدیمی را نداریم و چه بجا میبود که از روی نوشته قلب عکسی برداشته بیشد تا صورت اصلی آن محفوظ میماند ، چونکه دیر باز نزود این اثر جالب و تماشایی محو ایام وجهل انسان خواهد شد و چیزی از آن پدیدار نخواهد ماند واینک عین نوشته تاریخی مزبور را در ذیر بنظر میرسانم .

در سن ۱۳۱۹ این کمترین عباد ابوالقاسم مهدی نایب خلوت و سرایدار خانه میارک همایونی نایب الحکومه و فس و دود بار و غیره بر سرمه بلوک گردشی با میرزا تقی مباشر و فس و کدخدای حسن خان هیزجی و باقر بیک حاجی خان و فسی و اسفندیار بیک هیزجی و میرزا قهرمان خان کاشانی نایب درب خانه مخلص و قدمعلی خن آبدار و شکرالله خان تفرشی جلوه دار در این مکان که بدین دو کلمه خود را یاد آور آیندگان و سیاحت کنندگان مینماییم که بطلب مغفرتی ماهای دایاد نمایند ذیرا که ثبات انسانی معلوم است که چقدر است ولی بقای این نوشته سالها باقی خواهد بود .

آبدان غجیب - کمی بالا تر از محوطه « قلب غار هیزج » در فاصله ۸۰ متری دهانه ای درست راست ، مدخل کوچکی به شم میخورد که اگر دقت نشود بچیزی گرفته نخواهد شد اما جالبترین چیزی که در این غار دیده می شود در پشت همین سوراخ است و آن یک آب انبار بزرگ دستی میباشد که ساکنین غار در کمال دقت و حوصله از یک حفره وسیع و عمیق طبیعی ، آب انبار بزرگی بوجود آورده اند که بسرازای ۲۷۴ و پهنای ۳ متر و بلندی ۳۷۰ متر میباشد که از کف آن تا ارتفاع

۲۷۵ متر با پوشش چند طبقه ای از ساروج پوشانده شده که هنوز تمیز و سالم باقی مانده است - در سقف آب انبار تعدادی شکافهای بزرگ و کوچک دیده میشود که در فصل بارانی و ذوب بر فهای روی کوه آب نفوذ مینموده و از شکافهای مزبور بدون آب انبار ریخته و آنرا پر میکرده است . این مخزن تقریباً گنجایش ۴۰۰۰۰ متر آب را ^{دالخشنده} و با این محاسبه که هر انسان بالغ روزانه بیک لیتر آب آش اینقدر احتیاج دارد میتوان گفت که عدد زیادی میتوانسته اند مدت زمانی در غار بسر برگردانه و با پله کاهای موربی که در آب انبار از بدنه سنگی آن ساخته اند میتوانسته اند در هر حال از کمترین آب ، آب انبار استفاده کنند ، مدخل آب انبار در یچه طبیعی کوچک ۱۰۰ در ۸۰ سانتی متر است که میتوان آن را بسته و محفوظ داشت .

از بومیان آن حدود که دل و جرأت بخود دیده و بدرون غار آمده اند بیش از این جلوتر نرفته اند و در اثر ترس و وحشت ناشی از اعتقادات و خرافات و شایعات موهومی فرار را بر قرار ترجیح میداده اند و غار را بی انتها مبینداشته و دامنه این خرافات و شایعات آنقدر کشیده شده تا شهر و شهر نشینان هم رسیده تا آنجا که نویسنده محترمی در یک سالنامه فرهنگی اراک راجع باین غار نقل قول کرده مینویسد : « یکی از کوههای بین وفس و بزچلو بنام آق داغ معروف است ، این کوه دارای غازی میباشد بس طولانی که پس از پیمودن یکی دو کیلومتر راه هوای آن سنگین و غیر قابل تنفس میگردد . »

غار بصورت یک دهلیز ساده و سر راست با بدنه های تقریباً صاف و سفید خود ادامه داشت و خم و انحنای در آن خیلی کم دیده میشد و ما بادقت قدم بقدم آنرا بررسی کرده جلو میرفتیم تا چیزی وجایی ندیده در این غار افسانه ای که پس از قرنها برای اولین مرتبه بوسیله دو تن ماجراجو

و با اراده راز بی انتها بودنش فاش میشود باقی نماند.

هر چند قسمی که جلوتر میرفیم میکوشیدم تا برگه ای بر رفتن و برگشتن انسانی که قبل از ما آمده باشد بدبست آوریم موفق نشدم و کم کم آثار رد حیوانات وحشی هم محو گردید و فقط در غار یک سکوت وهم انگیزی مارا در برگرفته بستان

در فاصله ۱۵۰ متری در خمگرد غار بمحضه ای رسیدم که در دهنے آن پیش بندی دیده میشد و آنچه در اینجا پیش نهاده جالب بود اثری است که دست طبیعت بجا گذاشده و یک قسمت از سقف غار نزدیک بسنگر یا پیش بند وضع خاص و بسیار زیبائی داشت، در اثر فرو رفتنگی قسمتی از سقف غار گنبد کوچک و بسیار ظریفی ایجاد گشته که بدنه های سفید آهکی آن با دانه های ریز بلوری در ذیر نور چراغ قوه و شمع درخشندگی سحر آمیزی داشت که مارا تا چند دقیقه مفتون خود ساخت. از سنگر گذشتیم و بزحمت خودرا از تنگنای کوتاهی رد کردیم چون تخته سنک بزرگی راه را بر ماسد کرده بود، همانطور کنجدکاوانه چهارمین خم گرد غدار را پیمودیم و پس از مسافتی، پهناي غار قدری گمتر و سقف کوتاه شد و تپه کوچکی از خاک رسوبی مرطوب در حلولی ما نمودار گشت که دارای شیاری بود و تپه را از میان دو قسمت میکرد و میتوان خزیده در آن پیش رفت، این راهی بود که میباستی پیموده شود و ما هر طور شده خود را با خرین نقطه غار برسانیم تا روح تشنه ما تسکین یابد و راضی و پیروز از غار بیرون آئیم.

بنا بر این چنگیز از جلو و من بدنیالش بدرون شیار خزیدیم و پس از چند متر به دهانه تنگی رسیدیم که پیش از یکمتر نبود و دنباله آن داخل راه روی کم عرضی میشد و چون حرکت دو نفره دشوار میبود بینا بی پیشنهاد چنگیز من در دهنے حفره ماندم و او بزحمت بدرون حفره

خرید - عرض میانه آن ۱۵۲۵ متر و بلندی ۵۰ سانتیمتر و عبور از چنین راهی واقعاً خسته کننده بود و چنگیز تلاشی که در پیش روی و پس از آن در اندازه گیری حفره بکار برد او را بی انداه کوشه و خسته نمود.

چنگیز پس از گذشتן از یک شبکه کوتاه پله ای خواسته سکنایی عرض و ارتفاع ۱۰۰ در ۲۵ سانتیمتر رسید که دیگر نمیتوانست پیش رود ناچار بکمک نور قوی چراغ قوه بررسی پرداخت و در پس آن جزو ده شکاف باریکه تقریباً ۳ متری چیز دیگری نمی دید و او با تنهایی غار رسیده بود.

وقتی مردہ پیروزی را بمن داد بعادت دیرین خودمان نعمهای شادی را در آن سکوت و ظلمت مخفف غار سرداده شکر ایزد یکتا را نمود که بما آن شهامت و اراده را عطا کرده تا باقلم حقیقت خط بطلان برخرافات و عوام فریبها بکشیم.

من بافت خدار این پیروزی اوراق یاد بود را در جمعه مخصوص گذاشته و آنرا در محفظه نایلونی پیچیدم و در بالای مدخل حفره آویختم و از اینکه غار عظیم و اسرار آمیز هیزج پایان یافته و ما با آنجا رسیده بودیم که پیش از ما کسی نرسیده و از آنجا برگشتم که کسی پس ازما پیش تر نخواهد رفت، چنگیز پسا پس از حفره ۱۲ متری بیرون آمد و با خوردن چند شکلات و آب خنک ارزی از دست رفته را تأمین کرد و آنوقت خوشحال و خندان راه بازگشت را در پیش گرفتیم تا کاشاخهای فرعی غار را که بجا مانده بود تمام کنیم.

در زیر آویزه «قلب غار» حفره کوچکی دیده میشد که مالز آن خاک برداری و گمانه ذنی نمودیم و خوشبختانه نتیجه خوبی در بر داشت و در عمق ۲۵ سانتیمتری که کف سنگی حفره پیدا شد یک تکه کاسه لعابی منقش نکته تاریک تاریخ سکونت را برای ماروشن ساخت، سفالها از قرن

نهم هجری و دوره تیموری است و مربوط بزمان پرآشوب کشت و کشتار
و لگر کویی سپاهیان «مغول» بود.

در گوشیده‌گوی محوطه «قلب غار» در پشت چند تخته سنک بزرگ
راه باریک و خمیده‌ای است که از کنار صخره واژگونی گذر میکند و
بدهلهیز وسیع و سنگلاخی میرسد که وسعت آن نسبت به www.taharstan.info بخیار نقاط غار جالب
است – در فاصله ۰۴۰ متری در خدم دهلهیز بعفره ^{آهکی} کوچکی بر خوردیم
آویزهای کوچک ورنگین مرجانی و بدنه‌های خوش رنگ آهکی و چندچاله
آب و آبچکان باین حفره، ذیائی خاصی داده بود و در نزدیکی حفره
چند شاخه فرعی پر پیچ و خم سنگلاخ در دو سمت غار دیده میشد که چیز
جالبی نداشت و فقط در گوشیده یکی از آنها تخته سنک چهار گوشی بشکل
میز قرار داشت، انتهای دهلهیز بوسیله شاخه باریک و سرازیری که بزمت
داخل آن شدید در عمق ۱۱۷ متر با آخر رسید و کار ما هم در این بخش
از غار تمام گردید.

راه فرعی غار – در گوشیده تالار دهانه کوتاه ولی گشادی است که
بدهلهیز وسیع همواری راه دارد، در طرف چپ دهلهیز یک حفره ۵ متری
دیده میشود که بی اندازه ناهموار است در جلوی مدخل آن در کنار بدنه
غار زمین همواری وجود دارد که باحتمال قوی محل سکونت غار نشینان
بوده و بیدا شدن یک‌تکه سفال لا جور دی تقریباً مربوط باواخر قرن هشتم
این موضوع را تأیید کرد – کمی پیش تر سنک چینی بزرگی است که عرض
غار را گرفته چندمتر جلوتر از آن برخلاف انتظار بصحنه‌ای بر خوردیم
که تصور آن در این غار نمیرفت یک ستون استالاکتیت زیبا که از روی پایه
سکونت‌گاهی تاسقف غار کشیده شده و چکه‌های شفاف آب از نوک بر جستگیهای
آن از روی بدنه خوش رنگش لفزیده بیان چاله آب کوچکی میچکید
و در زیر نور چراغ قوه و شمع میدرخشد ^۲ پایه ستون چسبیده بیک صخره

تئومند آهکی است که مانند تخت بزرگی در میان غار قرار گرفته و ما به آن « تخت مرمر » نام دادیم .

از پشت تخت ، غار یک‌مرتبه وضعی دیگر پیدا می‌کند و بصورت راهروی تنک و کوتاهی تبدیل می‌شود که باید نشسته و یا خزیده از آن عبور کرد و سرانجام این دالان ۵۴ متری ^{با} مدخل ^{آن} که دهانه فرعی غار است چند متر آنطرفتر از مدخل اولیه غار ^{با} و باز می‌شود . هنکامیگه با بدنهای خسته و سرا پا خاک آلود ^{با} غار « هیزج » بیرون آمدیم آفتاب به پشت کوههای کبود رنگ آن سامان فرو رفه و کم کم تیرگی و سیاهی دشت و کوهسار را در بر می‌گرفت ، ما هشت ساعت تمام بدون استراحت و غذا در غار افسانه ای و طویل « هیزج » که باشعب خود در حدود ۵۲۰ متر طول دارد کار کرده بودیم و پیروز و خوشحال کوله بارها را بر دوش گرفته راه قریه « هیزج » را که تا غار بیش از یک ساعت راه نبود در پیش گرفتیم و شب را در منزل کدخدا بسر بردم و صبح بسوی دهکده « احمد آباد » ۶ کیلومتری هیزج رهسپار شدیم . پای من در اثر فشار درد و طاول ، طاقت راه رفتن را نداشت و چاره ای هم نداشتم ، عاقبت به احمد آباد رسیدیم و ازشانس بدماشین برای رفتن نبود شب را در آنجا ماندیم و صبح روز بعد ماشین پیدا شد و ما به « کوریجان » ۳۳ کیلومتری همدان سر راه شوسه آن به تهران رسیدیم ، اما چون دو روز وقت ما پس از اتمام کار « غار هیزج » تلف شده بود و مرخصی هر دوی ما هم تمام و ناراحتی این موضوع ما را رنج میداد افسوس می‌خوردیم و غروب آن روز از کوریجان بسوی تهران روان شدیم و نیمه شب بتهران رسیدیم ، ولی دوروز تأخیر آخر برنامه برای هر دوی ما گران تمام شد و بقول چنگیز : اینهم یکی از دشواریهای بزرگ زندگی است که انسان شغلی برخلاف میل و ذوق و ایده و علاوه خویش داشته باشد و اگر

چند روزی با سرمایه شخصی و حق قانونی به دنبال یک کار علمی و هدف جدی رفت دچار گرفتاریها و مؤاخذات گوناگون اداری و لطمات زندگی گردد و شغلی را که از آن راه معاش زندگی را تأمین مینماید از دست بدهد.

واقعاً مایه تأسف است! شما خواهند گان ^{اعزیز} قضایت خواهید فرمود که من و چنگیز و بهمن با چه خون ^{هل} و ناراحتیها برنامه های خود را در امر غار شناسی انجام داده و میدهم هر چند که مشاغل خود را از دست داده باشیم

مرداد ماه ۱۳۴۱



غارهای انجدان

تبرستان

tabarestan.info

افسانه دیلم - در پنج فرسنگی مشرق ارakk دهستان بزرگ و آبادی در کوهپایه قرار دارد که با آن « انجدان » میگویند . این دهستان بسیار خوش آب و هوای و با منظره میباشد و سابقه تاریخی دارد و طایفه آقاخان محلاتی در آنجا میزیسته اند و در زمان فتحعلیشاه قاجار آقا خان شاه خلیل الله جدادعلایی آقا خان محلاتی با طایفه خود بعلل سیاسی از انجدان کوچ کرده بسوی کرمان رهسپار شدند که در آنجا بنشو و نمای فرقه و مسلک خود پرداختند

من کم و بیش در باره آثار قدیمی انجدان و غارهای آن اطلاعاتی بدست آورده بودم تا اینکه در بعد از ظهر ۱۶ آبان ۱۳۴۱ بوسیله اتوبوسی که در خط انجدان کار میکرد از ارakk بسوی انجدان حرکت کردم در اتوبوس پیرمردی برایم تعریف کرد که تقریباً یک ماه پیش از این ۳ نفر با انجدان آمدند و سه روز در منزل من مهمان بودند بعد از گردش در اطراف انجدان و سوالاتی در باره آثار انجدان خدا حافظی نموده رفته اند ولی شب دور از چشم اهالی برگشته و با وسائلی که داشته اند قبر « دیلم » را شکافتند و جواهرات آنرا میبرند از او پرسیدم قبر « دیلم » مال چه کسیست ؟ پیرمرد آب دهان خود را فرو داد و گفت دیلم از مردان معروف قدیم آن سامان بوده که در انجدان بخاک سپرده شده پیرمرد در باره افسانه دیلم داد سخن میداد و بشهیوه دهقانان

و کوه پایه نشینان که ید طولانی در قصه پردازی و نفر گوئی دارند سخن میگفت تا اینکه در تاریکی شب به انجдан رسیدیم و طبق وعده قبلی بمنزل آشنای وارد شدم اول از هر چیز راجع بقبر « دیلم » و چگونگی آن اطلاعاتی کسب کردم و معلوم شد « دیلم » یکی از سرداران و بزرگان آنسامان در زمانهای گذشته بوده و هنگامیکه میمیر او را با ~~آن~~ ^{لطف} خوارات نظامیش که هاوی شمشیر طلا و کلاه خود طلا و انگشتتر ^{لطف} : بنا بر دسوم مخصوصی که مرسوم بوده بخاک میسپارند و برای اینکه بی کور ^{لطف} قبر او را در بین بیش از چهل قبر کاذب گم میکنند .

من از نزدیک این قبر را که اینک شکافته شده و سنک بزرگ و بی شکلی دارد و تقریباً نیم کیلو متری ده میباشد مشاهده نمود و تکه های بزرگ و کوچک ساروج که پس از نبش قبر باطراف پراکنده شده نشان میدهد که در آن زمان طرز بخاک سپردن یک سردار و یا بزرگی چگونه بوده است - در هر صورت « قبر دیلم » را بنا با ظهار اهالی انجدان ۳ نفر ناشناس شکافته اند و جواهرات آنرا بسرقت برده اند .

آثار قدیمی انجدان - در انجدان سه بقعه کوچک و گلی که پایه های آنرا با سنک و آجر بنا نهاده اند دیده میشود که در یکی از آنها بیست قبر در موازات هم قرار گرفته و بنا با ظهار اهالی انجدان در هر قبر دو مرد مددون است و باین بقعه آرامگاه « چهل دختران » یا « چهل اختران » میگویند و مورد احترام انجدانیها میباشد و بدر و دیوار آن آرزومندان با نیتی که قبله کرده اند سنک ریزه میچسبانند و اگر سنک چسبید نیاز آنها برآورده میشود - دو بقعه دیگر آرامگاه « شاه قلندر » و « شاه غریب » میباشد که مورد نظر مرحوم آقا خان محلاتی بوده و ادعا میکرده که آنها اجداد او بوده اند ، در بقعه شاه غریب چند سنک قبر بدیوار نصب شده که روی آنرا با اشعار مذهبی نوشته اند

روی یکی از سنگها چنین نوشته شده .

هوالباقی « هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود »

تاریخ عالیحضرت سیادت نجات و مرحوم غفران مآب جنت مکان عباسقلی بیک مین باشی - فی شهر صفر ۱۰۱۱ هجری قمری تقریباً سندي از تاریخ انجдан میباشد .

اهالی انجدان مردمی متخصص و بشعار مقدس اسلام معقد و پایند هستند و مهمان نوازی از خصلت ذاتی آنها است و بسیار بدله گو و شوخ طبع میباشند و از سلامتی و زیبائی خدا داد کوهپایه نشینی بطبور کلی بر خوردارند و در عروسی های خود ساز و طرب راه نمی اندازند عروس را با سلام و صلوات بحجله داماد میبرند .

غارهای انجدان بترتیب عظمت بقرار ذیل است و تماماً در کوهی که مشرف بر انجدان میباشد واقع شده اند .

غار آسمیلی - این غار در حدود ۵ کیلو متر با انجدان فاصله دارد و در طرف مغرب انجدان است دهانه غار مزبور رو بمحیط قرار دارد و مدخل آن با دو دریچه دایره شکل که ستونی بمحیط یک متر دیواره وسط این دوریچه را تشکیل میدهد بتلاز اولیه غار مربوط و رابط بین محیط خارج و داخل غار است .

دریچه دایره ای سمت راست بعرض ۸۰ سانتی متر و ارتفاع ۹۰ سانتی متر و دریچه دایره سمت چپ بعرض ۱۱۰ متر و ارتفاع ۹۰ سانتی متر میباشد و طول محوطه مدخل غار ۱۰۵ متر و عرض ۸۵ متر و ارتفاع ۲ متر است .

دalan غار در سمت چپ محوطه در انتهای قرار گرفته و ارتفاع آن ۱۵۵ متر و بعرض ۱ متر میباشد ، مسیر غار تا انتهای بطور مایل با شیب

تند روپایین میرود و از مدخل دالان بطول ۱۲ متر در تنگی کم عرض و مورب پائین رفته بن بست میشود و برای عبور بقسمت انتهائی غار باید بشکم خوابید و خزیده از میان شکافی که در سمت راست روی حفره مسدود قرار دارد گذشت و بدھلیزی بطول ۹ متر و عرض ۸ متر و ارتفاع ۱ متر با کفی سنگی و مایل رسید - ^{دهلیز} دو سلتها دو مدخل دارد یکی بحفره ای که در فصل بارانی و بهار پر آب میشود راه دارد این حفره بصورت آب انباری است که دیواره آن یک پیچه از مواد سفید آهکی و سوزنیها و بلورهای منشوری و استالاکمیتی پوشیده شده طول این حوضچه بلوارین ۴۰۲۰ و عرض ۱۲۰ متر و ارتفاع ۱۱۵ متر است و دهانه مدخل حوضچه ۵۰ در ۴ سانتیمتر میباشد .

دیگری مربوط بمحوطه انتهائی غار بوده و در داخل این محوطه مخازن آب که در تمام سال پراز آب است دیده میشود و در موقع فضول بارانی کف این محوطه تا ارتفاع قابل توجهی مملو از آب میگردد و مواد آهکی بصورت استالاکمیت و استالاکمیت منظره بدیعی با آن داده طول تالار یامحوطه انتهائی ۹ متر و عرض متوسط آن ۳ متر و ارتفاع ۴ متر است . طول کلی غار آسیلی از مدخل خارجی تا نقطه انتهائی غار دویهم ۷۳ متر میباشد و هوای آن در فصل بارندگی بعلت دم کردن و بخار آب سنگین و مسیر غار لزج میگردد .

غار میان لانون یا گلواچه بالا - باین غار چاه هم میگویند و در کوه مقابل غار آسیلی قرار دارد .

غار مزبور دارای دو دهانه میباشد یکی مایل که راه عبور و رسیدن با انتهای آن است و دیگری عمودی بوده در حدود ۳ متر بالاتر از دهانه اولی قرار دارد مدخل غار ۳ در ۳ متر میباشد و بطور مایل با شیب تند بطول ۱۴۶۰ متر و عرض متوسط ۲ متر و ارتفاعی در این حدود تا پله

اول غار که بفضای غار مربوط است پیش میرود در سمت راست سطح بله ستونی آهکی بارتفاع تقریب ۵ متر و محیط تخمینی ۲۰ متر دیده میشود که در اصطلاح محلی به آن « تاپو » میگویند (تاپو مخزن آرد و گندم میباشد که با دست انسان ساخته میشود)

از سطح پله اول تا کف غار پله دیگری وجود دارد www.tabarestan.info بارتفاع آن تا پله اول ۵۵ متر و تا کف محوطه غار ۲۰ متر است محوطه غار وسیع نسبیاً بسیار مرتفع و در دیواره دهلیز های آن مواد آهکی بصورت گلمهای زیبا قرار چهای چتری پوشیده شده طول و عرض محوطه غار ۵۴ متر در ۲۴ متر و ارتفاع ۲۳ متر میباشد ، دهانه عمودی غار ۷۰ متر در ۵۰ متر و ارتفاع آن تاسطح پوش محوطه غار ۷ متر و تا کف محوطه ۳۰ متر است و طول کلی غار مذکور از مدخل خارجی تا انتهای غار ۱۵۰ متر میباشد .

غار طاقارچه - این غار از غار آسیلی به انجдан نزدیکتر است و دو درخت بزرگ (طاق) مقابله دهانه آن روئیده و منظره بدیعی بغار داده است طول آن ۲۲ متر و عرض میانه آن ۷ متر و عرض انتهای ۱۱ متر و عرض مدخل غار ۵۵ متر میباشد و ارتفاع مدخل ۲۵ متر است ارتفاع غار ۳ متر میباشد در انتهای غار دو دهلیز کوچک وجود دارد ، غار سنگی و کف آن از خاک رسوبی پوشیده شده دهانه غار روبرو بجنوب است .

غار گیوه کش - وجه تسمیه آن از گیوه دوزی بوده که بنا بر اظهار اهالی انجدان در زمان حمله افغانها باین غار پناه برده و بعد هم از آن گریخته است غاری کوچک وبصورت قصابخانه ای در آمده چون حیوانات در نده کوهستان طعمه های خود را در این غار برده و میخوردند . در کف آن خون پرنده و چرنده و استخوانهای آنها دیده میشود طول غار مزبور ۹ متر و عرض ۶ متر و ارتفاع آن ۱۵ متر است عرض دهانه غار ۴ متر و بارتفاع ۱۵ متر میباشد و در سمت مشرق انجدان قرار دارد .

غار شغال دره - این غار از غارگیوه کش بانجدان نزدیکتر است و وجه تسمیه آن از شغالهای فراوانیست که در دامنه این غار و داخل آن بسر میبرند و ۱۱ متر طول و ۲ متر عرض و ۱۳۰ متر ارتفاع دارد . بین دره آسیلی کوهی قرار دارد که به آن «کلوب جهنم» میگویند راهنمایان من اظهار میکردند که در قصبه زمستان ^{ملوک} کوه بخود برف نمیگیرد و بدینجهت بدان لقب جهنم داده اند

۱۳۴۱

بازدید
www.tabarestan.info



غار سفید خانی

منبع آب عظیمی که یکی از سال‌ترین آبهای در بردارد

در ۳ فرسخی جنوب شهر اراک کوه مرتفع و سر سبزی وجود دارد که به آن «سفید خانی» می‌گویند، وجه تسمیه آن از برف زیادیست که در زمستان بر پیکر عظیم و پر هیبت کوه می‌نشیند و بیشتر از ایام سال را برف دارد و حتی در اوایل تابستان از یخچالهای طبیعی آن دهاتیها برف بسوی شهر می‌آورند و در دسترس استفاده مصرف کنندگان می‌گذرند کوه «سفید خانی» از شهر بخوبی دیده می‌شود و قله معروف و سر سخت آن بنام «عمر دوباره» با غرور و تکبر خاصی سر بغلک کشیده است، در دامنه سر سیز و باشکوه این کوه قریه «خانه میران» واقع شده که محل خوبی برای رفتن و بازدید از غار سفید خانی می‌باشد.

در بیشتر دره‌های کوه «سفید خانی» چشمه‌های آب فراوان با درختهای متعدد بید دیده می‌شود و روی این اصل جایگاه خوبی برای گله‌های شکار و پرورش هزاران راس گوسفند است.

یکی از دره‌های «کوه سفید خانی» که از قریه «رباط» شروع می‌شود

دارای چشم‌های آب صاف و گوارائی میباشد که با آن «چه پنج لی» میگویند و معروف است که آب «چپخانی» خاصیت معدنی داشته و برای امراضی از جمله «سنک مثانه» و مجاری ادرار مفید است.

در روز جمعه ۱۳۴۱ مهر ماه باتفاق آقای عبدالله توجه و پسر ایشان بنام بهرام توجه جهت بازدید از غار سفید خانی^{www.tabarestan.ir} بسوی قریه «خانه میران» رسپار شدیم - آقای عبدالله توجه از فرهنگیان شریف اراک و یکی از مشهور ترین شکارچیان اراک هستند و اطلاعات عمیقی از کوههای اطراف و حومه اراک دارند و چون محل غار «سفیدخانی» را بخوبی میدانستند در این برنامه بعنوان راهنمای فرمودند.

پس از رسیدن به «خانه میران» توقف کوتاهی نموده راه پر پیچ و خم و مرتفع کوه را بطرف قله «عمر دوباره» در پیش گرفتیم، از «خانه میران» تا دهانه غار در حدود ۳ ساعت راه پیمائی خسته کننده در مسیری مرتفع و یکنواخت میباشد.

بالای دهانه غار یک حفره بزرگی بصورت تنور دهانه بازی دیده میشود که در اصطلاح علمی به آن «دودکش جن» میگویند ولی در اصطلاح محلی از قدیم به آن ایوان «عباس قلیخان» میگفته‌اند.

ارتفاع دودکش ۸ متر و عرض ۲۵ متر و طول ۵۰ متر که هر چه بیالا میرود نسبت بسطح پائین تنک‌تر میگردد و مدخل ایوان ۱۵ متر ارتفاع و ۳ متر عرض دارد.

وضع غار - غار دهانه تنک و عمودی دارد و ۷۰ در ۴ سانتیمتر میباشد از مدخل غار دلالی سراشیب بطول ۳ متر و عرض ۳۰ سانتیمتر و ارتفاع ۲ متر تا محوطه غار که بسمت راست انحراف دارد در سر راه قرار گرفته که تنگی عرض آن انسان را مجبور میکند بعرض شانه از آن عبور نماید.

محوطه غار زیاد وسیع نیست و ۳۵ متر طول و ۱ متر عرض و ارتفاعی نزدیک به ۷ متر دارد از مدخل انتهائی دالان غار تا اب خزینه یا منبع آب غار ۲ متر میباشد و عرض مدخل خزینه ۱ متر است آنچه که زیاد مهم است موضوع آب موجود در غار است که در منبع نسبتاً وسیع باارتفاع تقریب ۷ متروعرض ۳ متر و طول همتر بشکل ^{هرچا} قرار گرفته عمق آب را چون در فضول مختلف متغیر میباشد لذا نمیتوان عمق ثابتی از آن درنظر داشت هرچه هست در انتهای منبع ^{از} عمق دارد و درون منبع بطور کلی آب رفتی و آهکی میباشد و سطونهای آهکی و واستلا کنتیهای فراوان دیده میشود و یکی از آنها با حجم زیاد بصورت قندیل ذیبائی از سقف آب انبار آویزان است و آب آن بسیار صاف و گوازا میباشد و راجع به آب آن تعریف بسیار شده تا جاییکه ^د تقریب و لیلین برک استاد دانشگاه است^{که} در سال ۱۳۲۴ برای این غار آمده و در یاد داشتهای خود می نویسد « پس از تجزیه آب آن کمتر آب غاری را دیده ام یا هیچ ندیده ام که حیوانات شناور در آن باشند کمی باشد » منظود دکتر ولیدین برک که استاد در قسمت آبهای معدنی و گیاه شناسی میباشد از حیوانات شناور ، میکر بهای است که درون آبهای دیگر بطور وفور دیده میشوند و باعث تو لید امر اراض مختلف میکنند . روایات - از روایات درباره این غار گفته شده که درویشی داخل غار گردید و چوبستی خود را برآب رها کرد و نتوانست آنرا بگیرد نا امید از غار بیرون آمد و بسیر وسیاحت خود ادامه داد روزی برحسب تصادف که در بازار اصفهان گردش میکرد چوبست خود را در دست مردی دید و آنرا باز خواست ، مرد گفت من این چوبست را از رودخانه « زاینده رود » گرفته ام . عوام خواسته اند آب غار « سفید خانی » را برودخانه زاینده رود اصفهان مربوط بدانند .

روایت دیگر اینکه میگویند پوشال کاه را در آب غار ریخته و در آب دریاچه مانند « هفتہ و عمارت » که شاید بیش از دو فرسخ با غار منزبور فاصله دارد دیده‌اند .

آنچه مسلم است آب در داخل غار نفوذ کرده و در لابلای شکاف‌های داخلی فرو میرود اما آب گذری نیست و این افسانه‌ها و روایات بی‌اساس میباشد چون نزدیک به چهار ساعت پازه جوب کوچکان را روی آب قرار دادم و در آخر وقت آنرا بر جای خود در روی آب دیدم

مهرام ۱۳۴۱ www.tabarestan.info



شهر زیرزمینی ذلف آباد

شهری که سالهاست در زیر خواره های
قدیمی ذلف آباد وجود دارد و هنوز
کسی از اسرار آن خبر ندارد

با وجود اینکه شهر اراک از شهرهای قدیمی ایران نیست و خیلی جوان میباشد، معندها در اطراف و توابع آن آثاری دیده میشود که حکایت از قدمت و عظمت موقعیت زمان و دوران گذشته سرزمین اراک میکند.

سرزمین اراک باتوجه به تاریخ آن از دیر باز محل تاخت و تاز لشکریان داخلی و خارجی بوده و بر سر شاهراههای قدیم قرار داشته است و در گوشه و کنار خاک وسیع اراک به آثاری برخورد میکنیم که دال براین موضوع میباشد.

از جمله آثار قدیمی اراک سنگهای قبور دهستان بزرگ «آستانه» که در قدیم به آن «کرج ابودلف» میگفته اند میباشد که روی آنها را با خطوط کوفی منقوش نموده اند و در همین دهستان مزار سه تن از اولادان حضرت علی (ع) وجود دارد. دیگر از آثار قدیمی اراک تپه ایست در ۶ کیلومتری شمال اراک کنار جاده شوسه فراهان نزدیک به «مشهد میقان» که بتپه «آزاد مرز آباد» معروف است و محیط آن ۳۴۰ متر

میباشد و از خرده سفالها و مصالح موجود در اطراف آن میرساند که در زمانهای پیش تپه مزبور یک قلعه بزرگ و یا قصر باشکوهی بوده است یکی دیگر از این آثار در فراز کوهی در شمال غربی اراک نزدیک به «مهرآباد» میباشد که آثار و بقایای قلعه بزرگی در آنجا وجود دارد و در بین بومیان معروف به «قلعه پیرزن» است، و کسکنی از نویسندهان مورخ اراک عقیده بر آن دارد که قلعه مزبور یک قلعه نظامی بوده و «چغاناور» پسر هلاکو خان مغول در این مکان تاج قدری کرده است.

شهر زیر زمینی - در ۲۲ کیلومتری شمال اراک از توابع فراهان آذاری دیده میشود که با آن شهر قدیمی «ذلف آباد» میگویند، خرابهای موجود میرساند که در گذشته «ذلف آباد» بزرگ و آباد بوده و در باره این شهر قدیمی روایات زیادی شایع است و در کتابهای تاریخی که مورخین آن ایرانی هستند درمورد چگونگی «ذلف آباد» و زیر زمینهای آن مطالبی نوشته اند.

از جمله در روحه الصفا بقلم رضاقلی خان هدایت در باره ذلف آباد نوشته شده که: «گویند ابو دلف عباسی در محل فراهان از اعمال قم دو شهر بنا کرد یکی در زمین و دیگری بر فراز آن، خاک زیر را بر بالا آورده بنای شهری نهاده و زیر زمین را خالی ساخته عمارت و مساجد و معابد و دکاکین و کوچه و بازار در کمال ممتاز نهاده چنانکه اطراف آن سه فرسخ مسافت وسعت دارد و از هر خانه زیرین بخانه فرازین سوراخی و راهی گذاشته که هم مایه روشنایی خانه زیرین وهم وقت ضرورت و غلبه سپاه اعدا هر یک شهر زیرین گریخته از تطائق و تسارق طارق و سارق مخصوص و مخصوص باشند نام شهر را بمناسبت نام خود «ذلف آباد» بفتح دال بی نقطه نهاد و چون قاعده قدیمه پارسیه «dal» را منقوط میکرده اند پیموده ایام «ذلف آباد» شهرت نموده.

علی ایحال مردم واهالی «ذلف آباد» شریر و مشهورند و غالباً
با حکام بمنازعه بر میخیزند و در هنگام مغلوبیت شهر نهانی زیر زمینی
میگردند و بیگانه در آنجا راه ندارد و اگر رود باز گشتن نیارد.
در این وقت به «ایمانی خان» حاکم فراهان پایگی شدند و گماشته
او را زانند و بر اهزئی قوافل پرداختند «یوسف خان سپهبدار عراق
(منظور اراك است) ماجرا بر پیشگاه خسرو آفاق وضعه کرد و «عبدالا
خان گرجی یوزباشی» غلامان شاهسون و خزل و پیاده شاه و بدمیر آن
گروه سوراخ چوی مأمور شدند، هشتصد نفر از آنان استعداد کرده
برابر سپاه آمده مغلوبان بسوراخهای زیر زمین گردیدند.
سپاه مأمور اطراف شهر آنها را مسدود کرده نشستند تا از قحط
آذوق استیمان جستند و بیرون آمده فرار کردند و متفرق شدند
و شهر و خانه ایشان خراب کردند، آن بوم اکنون مخصوص بومان ولی
شهر زیر زمین بر قرار است و خرابی آن کاری است بس دشوار.
این بود خلاصه آنچه که «رضاعلیخان هدایت» نوشت و تعمق در
آن میرساند که خالی از اغراق نیست ولی در نواحی فراهان از جمله «ذلف آباد»
راههای زیر زمینی وجود دارد که در اطراف آن حفره‌های زیادی نظر
اطاوهای کوچک کنده شده که همه بدون سقف بندی تا اکنون باقیمانده است
بی شک «ذلف آباد» روزی آباد و پر جمعیت و مورد نظر حکام
آن زمان بوده که قهر روزگار و گذشت ایام عظمت آنرا در هم کوییده
و دیگر از لحظه ظاهر شود و جلالی ندارد ولی بنابر روایات مختلف در
زیر خاک و آثار مخربه آن هزاران اسرار نهفته است.

غلط‌نامه

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۱۱	۴	کنندۀ ای	کنندای
۱۸	۳	کرکسها تبرستان	کرسها
۲۱	۲	بسعود	بسعد
۲۴	۶	ستونهای	ستونهان
۲۷	۷	عرض ۱۵ متر	عرض ۱۰ متر
۳۳	۲	خوله خونزا	سوله خونزا
۵۷	۱۸	دامچی	دانچی

فهرست

	صفحه	مقدمه
۳	«	هیئت غار شناسان ایران
۰	«	بیو گرافی چنگیز شیخلی
۷	«	بیو گرافی بهمن بوستان
۱۳	«	مختصری از سرگذشت زمین غار اسپهبد خورشید

غارهای ارائه :

	صفحه	
۲۹	«	غار شاه کیخسرو
۳۳	«	غار سوله خونزا
۳۷	«	چاههای کوه راسوند
۴۳	«	غار قلعه جوق
۵۴	«	غار هیزج
۶۶	«	غارهای انجдан
۷۲	«	غار سفید خانی
۷۶	«	شهر ذلف آباد

تبرستان

www.tabarestan.info

بهراء ۳۵ ریال